



حضور شناخته نشدهی خدا

ویلیام ماریون برانهام

تویپیکا، کانزاس
۶۴-۰۶۱۸

حضور شناخته نشدهی خدا

ویلیام ماریون برانهام
توییکا، کانزاس
۶۴-۰۶۱۸

The Presence of God Unrecognized

William Marrion Branham
Topeka, Kansas
64-0618



www.bargozidegan.net

۱- حال درحالی که جمعیت ما کوچک است، می‌خواهیم کمی تعجیل کنیم تا بتوانیم برای این هدف کار کنیم که شما حضور عیسی مسیح را تشخیص دهید. اگر او حاضر باشد، همه چیز مشخص است. او کلام را ساخت. او اینجاست تا آن را تأیید کند. او اثبات می‌کند که آن را تأیید خواهد نمود. "عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است."^۱ ما دیدیم که دیشب این کار را انجام داد. در شب‌های پی‌در پی و روزی بعد از روز دیگر، سال پس از سال، بدون خطا او را می‌بینیم. اگر چیزی را پیش‌بینی کرده، صرف‌نظر از اینکه چه زمانی بوده و چه زمانی اتفاق می‌افتد، تمام آن هزاران بار همیشه دقیق و درست بوده است. چطور ممکن است؟ چند نفر این را می‌دانند، خدمت را می‌شناسند و می‌دانند که این حقیقت است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بفرمایید. حتی یک بار هم نبوده، هرچقدر هم غیرممکن باشد، باز به همان صورت اتفاق افتاده. او خداست و اگر بتوانیم این را تشخیص دهیم، به آن می‌رسیم!

۲- زمان کوتاهی داریم که اینجا باشیم. فکر کنیم سه شب دیگر، یا دو شب و یک روز دیگر. فکر کنم یکشنبه بعد از ظهر جلسه‌ی آخر باشد. سعی می‌کنیم که یکشنبه بعد از ظهر به اتمام برسیم تا شبانان و سایرین... نمی‌خواهیم که شما را از کلیسایتان دور نگه داریم. می‌خواهیم به کلیسا چیز بیشتری بیفزاییم و به خدایی که در کلیسایتان آن را خدمت می‌کنید، ایمان بیشتری به شما بدهیم. می‌بینید؟ به هیچ‌وجه نمی‌خواهیم درهای کلیسا بسته

باشد. می‌خواهیم که آنجا بمانید، تلاش می‌کنیم که به شما کمک کنیم و شما را تشویق کنیم. بیداری حتی به این مفهوم نیست که چیزی به کلیسا اضافه کنیم، بلکه چیزی که را که در حال حاضر دارید، جان ببخشید و احیا کنید. درست است. یک بیداری.

۳- یک بار در ساحل، جایی که باد می‌وزید و در حال تکان خوردن بود، در حال تماشا بودم. البته ساحل نبود، بلکه کنار دریاچه‌ی میشیگان بود. آنجا ایستاده بودم و موج‌ها را هنگامی که وارد می‌شدند، تماشا می‌کردم. آب موج بود و قایق‌ها جلو و عقب می‌رفتند. با خودم فکر می‌کردم: "چه خبر است؟" فکر می‌کردم: "دریاچه دارد یک بیداری را تجربه می‌کند." همین است. بالا جستن و تکان خوردن. چرا که یک باد عظیم دارد بر آن می‌وزد. با خودم گفتم: "خوب، می‌دانی چیست؟ الآن حتی یک قطره آب هم نیست که در دریاچه ساکن باشد." دیگر آبی در آن ساکن نیست. همه چیز هم زده شده است، در چه موردی هم زده شده است؟" می‌دانید هم زدن آب چه کاری می‌کند؟ تمام زیباها را از آن می‌شوید، در ساحل.

۴- این چیزی است که ما نیاز داریم، اینکه شستن بی‌ایمانی در ساحل کلام خدا مقدم و در اولویت باشد. این چیزی است که ما نیاز داریم، یک بیداری که تمام بی‌ایمانی را بشوید، تمام موهومات و خرافات و این چیزها را. بیاوید و ببینید که خدا هنوز خداست. به این دلیل است که ما بیداری داریم.

۵- خداوند در انتخاب و خواندن این متن امشب ما را امداد نماید. خدا به خواندن کلام خود که در انجیل متی باب ۱۲ آیه‌ی ۳۸ تا ۴۲ یافت می‌شود، برکت بدهد.

۶- و موضوع من امشب «حضور شناخته نشده‌ی خدا» است. دیشب از «دیروز، امروز و تا ابدآباد بودن عیسی» صحبت کردیم و دیدیم که او دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است. اکنون حضور او، اگر او همان است، تشخیص داده نشده است. بیاوید بخوانیم.

۳۸۱ آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب او گفتند: "ای استاد! می‌خواهیم از تو آیتی ببینیم." ۳۹ او در جواب ایشان گفت: "فرقه‌ی شریر و زناکار آیتی می‌طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد. ۴۰ زیرا همچنان که یونس سه شبانه‌روز در دل ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود. ۴۱ مردمان نینوا در روز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد، زیرا که به موعظه‌ی یونس توبه کردند و اینک بزرگ‌تری از یونس در اینجا است. ۴۲ ملکه‌ی جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد، زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک شخصی بزرگ‌تر از سلیمان در اینجا است." ۴۳

۷- حضور شناخته نشده! این مردم در چه فکری می‌توانستند باشند؟ خداوند همیشه و هربار که آمده است، این‌گونه بوده است. وقتی نخستین بار عیسی اینجا بود، گفت: "شما مدفن‌های انبیا را زینت می‌دهید. و شما باید که آنها را در قبر گذارده‌اید." ۲ می‌بینید؟ یک اتفاقی می‌افتد و می‌گذرد. "و خدا این را از دانایان و خردمندان مخفی نموده و بر کودکان مکشوف می‌سازد." ۳ عیسی پدر را برای این شکر کرد. می‌بینید؟ این از کنار مردم عبور می‌کند و این را نمی‌دانند.

۸- برای مثال، شما کاتولیک‌هایی که امشب اینجا هستید! یادتان هست چند سال قبل، ژاندارک در فرانسه، خانمی که حقیقتاً... او انقلاب را در فرانسه رهبری کرد، ولی واقعاً یک خادم مسیح بود. کلیسای شما با او چکار کرد؟ او را بعنوان یک ساحره با آتش سوزاند، چون رویا می‌دید و روحانی بود. چند سال بعد متوجه شدند که آن زن یک قدیس بوده است. خوب مسلماً شما توبه کردید و جسد کشیشانی که او را محکوم کرده و سوزانده بودند، از قبر بیرون آوردید و به رودخانه انداختید. مسلماً توبه‌ی شدیدی بخاطر آن داشتید، بخاطر نبش قبر کردن آن کشیشان.

۲ اشاره به انجیل متی ۲۹:۲۳

۳ اشاره به انجیل متی ۲۵:۱۱ و انجیل لوقا ۲۱:۱۰

۹- حال، در ایام انبیا چه اتفاقی افتاد؟ آنها همان کار را کردند. آنها تشخیص ندادند تا زمانی که آمده، خدمت را انجام داده و به اتمام رسانده بودند، از میان آن برگزیدگان گرفته شده بودند و بعد، پس از اینکه از صحنه خارج شدند، تشخیص دادند که یک نبی در میان آنها بوده است.

۱۰- عیسی، او به روی زمین آمد. پدر در او ساکن بود، خدا... "من و پدر یک هستیم، پدر من در من ساکن است. این من نیستم که اعمال را بجا می‌آورد، بلکه پدر من. و اگر اعمال پدر را بجا نمی‌آورم به من ایمان می‌آورید." ^۴ حال، اگر متوجه شده باشید، وقتی که او آمد، حدود یک نودم جهان در آن زمان می‌دانستند که او اصلاً روی زمین است و در عین حال او منجی عالم بود. و بعد آنها هرگز تشخیص ندادند او که بود. حتی کلیسا و هیچ کس دیگری، تا زمانی که او را مصلوب کردند، دفن کردند و در روز سوم قیام کرد، قبل از اینکه آنها اصلاً بدانند او که بوده است.

۱۱- این می‌آید، می‌گذرد و تا زمانی که پایان یابد، مردم متوجه آن نمی‌شوند. بخاطر اینکه هیچ تناسبی با الهیات آنها ندارد، هرگز تناسبی با عصر معاصر ندارد. می‌دانید، چیزی که هست، آنها همیشه در نور یک دوره‌ی دیگر زندگی می‌کنند، همیشه.

۱۲- دلیل اینکه آنها عیسی را نپذیرفتند، این بود که آنها داشتند در نور شریعت زندگی می‌کردند و زمانی که عیسی آمد، برخلاف شریعت نبود، بلکه آمد تا شریعت را تحقق ببخشد. خوب، آنها او را نپذیرفتند، چون پیغام او دقیقاً آن گونه‌ای نبود که آنها پذیرفته بودند و در آن زمان سنت خوانده می‌شد. او مطابق سنت‌های آنها نیامد. سنت‌های آنها را حفظ نکرد و در حقیقت آنها را برهم زد و کارهایی کرد که برخلاف آن بود. به اندازه‌ای که آنها فکر می‌کردند که او دارد کلیساها را متلاشی می‌کند و نمی‌توانستند بخاطر پیغامش او بپذیرند. و امروز می‌دانیم که او دقیقاً مطابق و برحسب نبوت‌های خدا

^۴ اشاره به انجیل یوحنا باب ۱۰ و ۱۴

آمد، ولی آنها در آن زمان این را نمی دانستند.

۱۳- و این می تواند دوباره اتفاق بیفتد و ما آن را ندانیم. تصور می کنم که اگر امشب ظاهر شود، با تمام چیزهایی که ما در نمودارهایمان و یا در مدارس کتاب مقدس و چیزهای دیگر مشخص کرده ایم، بسیار متفاوت خواهد بود. فقط تعداد اندکی هستند که تشخیص می دهند چه اتفاقی دارد می افتد. او گفت این گونه خواهد بود، اینکه چطور می آید.

۱۴- حال، عیسی بعنوان کسی که از نظر کتاب مقدسی توسط کتب شناسانده شده بود، آنجا بود و کاتبان و فریسیان آن دوره نمی توانستند او را تشخیص دهند. چرا نمی توانستند؟ چرا این کار را نکردند؟ چون آنها این را به طریق دیگری فهمیده بودند. اینجا جایی بود که عیسی به آنها گفت: "کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می دهد." ^۵ می بینید؟ او کاملاً با کلام آمد. اما آنها این گونه فهمیده بودند که شاید اگر او بیاید، ماسیح احتمالاً کاری را که موسی انجام داد، انجام می دهد، یا کاری که نوح کرد، برای آنها یک کشتی می سازد یا چیزی دیگر. ولی به دلیل اینکه او آن گونه آمد، آنها این را متوجه نشده بودند. کتب و سنت هایشان این را به آنها تعلیم نداده بود. پس قوم آن قدر سردرگم بودند که نمی دانستند چه اتفاقی دارد می افتد.

۱۵- آیا این امروز هم می تواند اتفاق بیفتد؟ آیا او ممکن است متفاوت از چیزی باشد که سنت های ما به ما آموخته است؟ می تواند بیاید و بگذرد و هرگز تا بعد از اینکه تمام شده و گذشته باشد، متوجهی آن نشویم. و بعد دیگر تمام شده است. این تقریباً طریقی است که او خواهد آمد.

۱۶- آیا می‌دانید وقتی یحیی تعمید دهنده روی صحنه آمد، از صدها سال قبل در کتاب اشعیا پیش‌بینی شده بود؟ فکر کنم حدود ۸۰۰ سال قبل از آمدن مسیح، اشعیا آن را نبوت کرد. آیا می‌دانستید که یحیی دقیقاً همان‌طوری آمد که اشعیا گفته بود خواهد آمد؟ آیا می‌دانستید او دقیقاً همان‌طوری آمد که ملاکی گفته بود می‌آید و حتی رسولان این را تشخیص ندادند؟ یک روز، در انجیل متی باب ۱۱، یحیی در زندان بود و شاگردان، برخی از شاگردان رفتند تا از عیسی پرسند که او آن فرد است یا باید منتظر کس دیگری باشند.

۱۷- حالا دقت کنید، عیسی به آنها یک کتاب نداد که چگونه رفتار کنند، یا اینکه در زندان چه رفتاری داشته باشد، یا اینکه چگونه شخصیت خود را نشان دهد. او گفت: "اینجا بمانید و ببینید چه اتفاقی می‌افتد و بروید و به یحیی چیزهایی را که دیده‌اید، نشان دهید." این گواه آن بود که او کلمه بود.

۱۸- و حال یادتان باشد، کلام همیشه بر یک نبی می‌آید، همه این را می‌دانیم. خدا کاری نمی‌کند، مگر اینکه آن را به انبیای خود نشان دهد. به همین دلیل است که کتاب مکاشفه‌ی عیسی مسیح کاملیت تمام مسیح همین‌جا در برابر ماست. حال، او باید یکی را بفرستد، کسی که آن کتاب را تأیید کند. حال دقت کنید، این هرگز زائل نمی‌شود، اما کلام بر نبی می‌آید.

۱۹- به یحیی نگاه کنید که در آب ایستاده و پیش‌گویی می‌کند، یک نبی. و مسیح که همان موقع در میان آنها بود. او گفت: "کسی در میان شما ایستاده، که او را نمی‌شناسید، او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد." ^۶ حال به یاد داشته باشید، او درست در میان آنها ایستاده بود. کتاب مقدس چنین گفت و آنها این را تشخیص ندادند. یک روز وقتی عیسی داشت می‌آمد، یحیی او را شناخت و گفت: "اینک بره‌ی خدا که گناه

^۶ اشاره به انجیل متی ۱۱:۳ و انجیل لوقا ۱۶:۳

جهان را برمی دارد." ^۷ حال ببینید قبل از اینکه توسط کسی شناخته شود، او نزد نبی آمد. او کلمه بود. یحیی نیز یک نبی بود.

۲۰- یادم می آید که یک معلم باپتیستم به من می گفت: "می دانی چه اتفاقی افتاد؟"

می گفت: "عیسی، یحیی را تعمیر داد."

گفتم: "فکر نمی کنم."

۲۱- گفت: "دقیقاً، یحیی هرگز تعمیر نیافت، او آمد موعظه کرد و تعمیر داد، هیچ کس شایسته‌ی تعمیر دادن او نبود. عیسی او را تعمیر داد."

گفتم: "نمی دانم."

۲۲- و یک روز که درحال مطالعه بودم، روح‌القدس این‌گونه آن را مکشوف کرد. ببینید. او وارد آب شد. یحیی گفت: "چرا نزد من می آیی؟ من باید از تو تعمیر بگیریم." عیسی گفت: "بگذار چنین بشود." متوجه می شوید؟ "زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم." یحیی بعنوان یک نبی، کلام را می شناسد. او که قربانی بود، قبل از تقدیم شدن باید شسته می شد، پس او تعمیر یافت. یحیی او را تعمیر داد. چون "ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال برسانیم." در آب، کلام بر نبی آمد. ^۸

۲۳- زمانی که تعمیر یافت، هنوز قوم... و روح‌القدس نازل شد، همه آن را ندیدند، یحیی آن را دید.

۲۴- و فرشته‌ی خداوند می تواند امشب اینجا باشد و ممکن است فقط یک نفر آن را ببیند، نه کس دیگری.

^۷ اشاره به انجیل یوحنا ۱: ۲۹

^۸ اشاره به انجیل متی باب ۳

۲۵- آن نور، آن ستاره که از هر رصدخانه‌ای گذر کرد، درحالی که مجوسیان آن را دنبال کردند، هیچ رصدخانه‌ای چیزی از آن نمی‌دانست، هیچ کس دیگری آن را ندید، به جز آن مجوسیان، چون برای آنها بود تا ببینند، آنها این را دیدند. این برایشان حقیقی بود.

۲۶- زمانی که نور، ستون آتش، پولس را در راه دمشق بر زمین زد، او متوجه شد که در حضور خداوند است. حال، آن عبرانی هیچ روح دیگری را «خداوند» خطاب نمی‌کرد، مگر اینکه می‌دانست این همان ستون آتشی است که قوم او را در بیابان هدایت نمود. او گفت: "خداوند! تو کیستی؟"^۹

"شائول، شائول چرا بر من جفا می‌رسانی؟" گفت: "من عیسی هستم."

۲۷- عیسی گفت: "از نزد خدا آمده‌ام و به نزد خدا می‌روم."^{۱۰} او همان آتش در بوته‌ی مشتعل بود که موسی را در بیابان هدایت نمود و او به آن بازگشت.

۲۸- و اکنون او اینجا بود، در راه دمشق، بر زمین افتاده بود و تمام کسانی که با او بودند، هرگز آن ستون آتش را ندیدند. و این برای پولس چنان واقعی بود که چشمانش را کور کرد و او باید به کوچه‌ای در دمشق که راست خوانده می‌شد، هدایت می‌شد. او کور شده بود.

۲۹- حانیا، یک نبی در آنجا، یک رویا دید، رفت بر او دست گذاشت و او روح‌القدس را یافت، فلس‌ها از چشمان او افتاد و توانست دوباره ببیند. برای او چنان واقعی بود که چشمانش را کور کرد و درعین حال هیچ‌یک از افراد دیگر، حضور آن را تشخیص نداد و نتوانست آن را ببیند.

۳۰- امشب هم همین‌طور است. کسی هست که اینجا نشسته و می‌تواند خدا را به روی

^۹ اشاره به اعمال رسولان باب ۹، ۲۲ و ۲۶
^{۱۰} اشاره به یوحنا ۳:۱۳

صحنه بیاورد، درحالی که بقیه هیچ چیزی درمورد آن نمی‌دانند؛ یعنی تشخیص دادن خدا.

۳۱- و هنگامی که عیسی بر روی زمین بود، کاملاً نشانه‌ای را که کتاب مقدس گفته بود انجام خواهد داد، انجام داده بود، اما آنها آن را تشخیص ندادند؛ چون مطابق سنت‌های آنها نبود. برای آن دوره، قرار نبود او بیاید و کاری را که موسی کرده بود، انجام دهد. او می‌باید می‌آمد و از یک باکره مولود می‌شد. طبق تثیبه ۱۸:۱۵ او می‌بایست یک نبی می‌بود و دقیقاً آن اعمال و نشانه‌ها را به انجام رسانید.

۳۲- یهودیان همیشه دنبال آیت بودند. آنها یاد گرفته بودند که هرگز متکی به سخنرانی‌های هوشمندانه نباشند، یهودیان این را بهتر می‌دانستند. یونانیان بودند که این‌گونه تعلیم می‌دادند. ولی برای یهودیان، نه سخنان هوشمندانه، بلکه هر چیزی براساس آیات و نشانه‌ها تحقق می‌یافت. "آیتی به ما نشان بده." این مردم، یکی گفت: "رَبِّی! یا ای آقا! به ما آیتی نشان بده." آنها می‌خواستند بدانند. او آیتی به آنها نشان داده بود و آنها یک آیت دیگر می‌خواستند، ولی او فقط آیت و نشان آن زمان را می‌توانست انجام دهد.

۳۳- امروز هم او همین‌طور است، این ریزش روح القدس نشان و آیت ظهور او در این دوره است، چنان‌که وعده داده بود.

۳۴- آنها یک نشانه می‌خواهند و او یک نشان کتاب مقدسی به آنها داده بود، ولی آنها یک نشان متفاوت می‌خواستند.

۳۵- اینجا جایی است که امروز خیلی از افراد دچار سردرگمی هستند. می‌دانید، ربوده شدن ممکن است واقع شود. فقط به غم‌انگیزی این فکر کنید. بگذارید برگردم به جایی که عیسی...

۳۶- یحیی شاگردانش را نزد عیسی فرستاد تا ببینند او ماشیح است یا نه. آن ساعت، او کارهای زیادی انجام داده بود. وقتی شاگردان برگشتند تا به یحیی بگویند که چه دیده‌اند... عیسی به کسانی که آنجا نشسته بودند، گفت: "برای دیدن چه چیزی به بیابان رفتید؟ وقتی یحیی داشت موعظه می‌کرد، برای دیدن چه چیزی رفتید؟ آیا رفتید کسی را ببینید که لباس سفید، یا لباس فاخر برتن دارد؟" گفت: "آنها... در کاخ‌های سلاطین هستند. مردگان را دفن می‌کنند، کودکان را می‌بوسند و با جوانان ازدواج می‌کنند، آنها بکار بردن شمشیر دولبه را نمی‌دانند."^{۱۱}

۳۷- گفت: "پس برای دیدن چه رفتید، نی‌ای که از باد در جنبش است، کسی که یک گروه به او پول بیشتری پیشنهاد می‌دهد و او بجای انجام دعوت خدا به سمت این می‌رود؟" اما یحیی نه! آیا کسی می‌توانست به او بگوید: "به تو پول بیشتری می‌دهیم اگر این را انکار کنی و این را بپذیری."؟ یحیی نه! گفت: "پس برای دیدن چه رفتید، یک نبی؟" گفت: "به شما می‌گویم افضل از نبی و اگر بتوانید این بپذیرید، همان است که نبی گفت: "اینک رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت."^{۱۲} و این ملاکی ۳ بود، جایی که نبی گفته بود.

۳۸- یک روز شاگردان از او پرسیدند: "چرا کاتبان می‌گویند که الیاس اول باید بیاید؟" عیسی گفت: "او الحال آمد و شما این را نمی‌دانستید." و آنها فهمیدند که این یحیی تعمید دهنده بود.^{۱۲} رسولان برگزیده هنوز نمی‌توانستند ببینند او که بود. این ایلیا بود.

۳۹- حال ببینید، آمدن خداوند، یک آمدن پنهان خواهد بود. او گفت: "از دو نفر که در تخت باشند، یکی را می‌گیرم و دیگری را رها می‌کنم." این جایی است که شب است.

^{۱۱} اشاره به انجیل متی باب ۱۱ و انجیل لوقا باب ۷
^{۱۲} اشاره به انجیل متی باب ۱۷

"از دو نفر در مزرعه، یکی را می‌گیرم و دیگری را باقی می‌گذارم." ^{۱۳}

۴۰- می‌دانید، هر روزه افراد زیادی از روی زمین ناپدید می‌شوند و هیچ‌کس نمی‌تواند بفهمد. یکی از این روزها ممکن است این‌گونه باشد و مردم بگویند: "منظورت این است که الآن دوران مصیبت‌هاست؟ فکر می‌کردم که کلیسا باید قبل از مصیبت‌ها رفته باشد." آنها نمی‌دانند و متوجه نمی‌شوند که ربوده شدن ممکن است اتفاق بیفتد و آنها هیچ اطلاعی از آن نداشته باشند، این رفتن پنهان کلیسا است.

۴۱- و فکر کنید، مردم همچنان موعظه خواهند کرد، خواهند گفت ایمان دارند که دارند نجات می‌یابند، کلیساها بنا خواهند کرد و درست مانند ایام نوح ادامه خواهند داد، این را نمی‌دانند و ربوده شدن درمی‌گذرد. "الحال اتفاق افتاده و شما نمی‌دانستید."

۴۲- به شما می‌گویم دوستان، فقط به این دلیل که عضو کلیسا هستیم، یا چیزی شبیه این، معنی زیادی برای ما ندارد. بهتر است زره را به تن کنید. بهتر است تمام کلام خدا را بگیرید، به آن بسنده کنید و این رفتارهای هالیوودی را کنار بگذارید. این درست وارد کلیسا شده و خجالت‌آور است. هالیوود می‌درخشد و یک نور تابان ایجاد می‌کند، امروزه کلیسا هم سعی می‌کند خودش را با هالیوود مقایسه کند. مسیح در هالیوود نیست. مسیح در افراد است. هالیوود تشعشعی خیره‌کننده دارد، درحالی‌که انجیل در فروتنی می‌درخشد. خدا در این چیزهای لوکس و زیبایی که می‌بینیم، نیست. او در فروتنی می‌آید، در حالت حلم و مهربانی از میان می‌گذرد.

۴۳- و اگر با کلام آشنا باشید، آن را خواهید دید. "هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید." ^{۱۴} حال امروز، آن چیزی است که شناسانده شده است.

^{۱۳} اشاره به انجیل متی باب ۲۴ و اشاره به انجیل لوقا باب ۱۷

^{۱۴} اشاره به مکاشفه باب ۲، ۳ و ۱۳

۴۴- او به درستی خود را به ایمانداران آن دوران شناساند، کسانی که در انتظار آن بودند. به پطرس و آندریاس نگاه کنید. به نتائیل نگاه کنید، هیچ تردیدی در ذهن او نبود. به زن سرچاه نگاه کنید، هیچ تردیدی در او نیست.

۴۵- اما این فریسیان، وقتی چند روز قبل از چیزی که موضوع امشب ماست، دیدند که او آن را انجام داد، او را «بعلزبول، یک شریر» خواندند.^{۱۵} کارهایی که انجام شده بود. آنها باید به جماعت خود پاسخ می‌دادند، پس تنها کاری که می‌توانستند انجام دهند، این بود که آن را «روح شریر» بخوانند. بعلزبول یک روح بد بود، مثل یک فال‌گیر یا چیزی مانند آن. و همه می‌دانند که فال‌گیری از شریر است و آنها دارند او را با شریر مقایسه می‌کنند؛ حال آنکه او کلمه بود، که اسرار دل را می‌دانست و ثابت می‌کرد او نبی‌ای بود که باید در آن دوران می‌آمد، یعنی منجی-نبی. و زمانی که این کار را کرد، کلیسای آن روز اعلام کرد که او بعلزبول است.

۴۶- می‌بینید که آنها چه بودند؟ "شما کورید که راهنمای کورانید."^{۱۶} آنها وارد نخواهند شد و به جماعت خود هم اجازه‌ی ورود نخواهند داد.

۴۷- کاری که امروز می‌خواهیم انجام دهیم، این است که متوجه حقیقت شویم. ما باید حقیقت را بدانیم. آیا او همان است؟ آیا او اینجاست تا چیزی را محقق کند که وعده‌ی تحقق یافتن آن را داده بود؟ کتب را تفتیش کنید و ببینید که او باید امروز چه کاری انجام بدهد.

۴۸- این دلیلی است که جان و سلی...^{۱۷} و یا مارتین لوتر^{۱۸} نمی‌توانست با آن پیغام پیش برود. آنها آن را تشکیلات کردند، این نهایت جایی است که می‌توانست برود. مارتین لوتر

^{۱۵} اشاره به انجیل متی باب ۱۰ و ۱۲، انجیل مرقس باب ۳ و انجیل لوقا باب ۱۱

^{۱۶} اشاره به انجیل متی ۱۴:۱۵

^{۱۷} John Wesley

^{۱۸} Martin Luther

آمد، از کلیسای کاتولیک خارج شد و آنها... از نظر آنها او پست و حقیر بود، ولی او پیغام عادل شمردگی را داشت، چون این کلام خدا بود، یک وعده. بعد از مرگ او آنها تشکیلات لوتر را شکل دادند. بعد چه اتفاقی افتاد؟ دوباره همان را دربر گرفت.

۴۹- و بر طبق کتاب مقدس باید یک دوره‌ی کلیسایی دیگر باشد که بیاید. و وقتی آمد، عصر کلیسای فیلادلفیه شروع شد، جان وسلی. و اتفاقی که افتاد، مدام در حال آمدن به سمت غرب بوده است. و زمانی که این اتفاق افتاد، این دوره‌ی کلیسا بود و جان وسلی برخاست، ولی لوتر نمی‌توانست آن را بپذیرد، چون الحال در عادل شمردگی سازمان یافته بود. او نمی‌توانست تقدس را بپذیرد.

۵۰- بعد زمانی که پیروان وسلی آن‌گونه سازمان یافتند و شاخه‌های کوچک بیرون رفت، که رفت، پنطیکاست با پیغام احیای عطا یا از راه رسید، هیچ‌یک از آنها قادر به حرکت نبودند، چون آنها الحال سازمان یافته بودند.

۵۱- حال، نکته‌ی رقت‌انگیز این است که پنطیکاستی‌ها هم تشکیلات شدند.

۵۲- به دوره‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، نگاه کنید. به چیزی که برای این دوره وعده داده شده است. ما کجا هستیم؟ به سمت بالا حرکت کردیم. ستون آتش حرکت می‌کند. بنی اسرائیل یا باید با ستون آتش حرکت می‌کرد و یا به مصر بازمی‌گشت. ما باید با کلام حرکت کنیم.

۵۳- و امروز ما داریم این چنین سست می‌شویم، کلیسا دارد آن‌قدر دنیوی و بی‌تفاوت می‌شود و فکر و ذهن آنها چنان با تلویزیون آشفته شده است، با برنامه‌هایی مانند ما عاشق سوزی هستیم و بعضی از این چیزها، که در خانه می‌مانند. این نشان می‌دهد که دل افراد کجاست. می‌توانید به آنها بگویید که این چیزها اشتباه است و فکر می‌کنند که

شما دیوانه هستید. این چیست؟" عشرت را بیشتر از خدا دوست می‌دارند.^{۱۹} می‌بینید؟

۵۴- او، بزرگ‌ترین و بیشترین لذتی که می‌شناسم، این است که آن‌قدر دعا کنم که دریابم در حضور خدا هستم و این را تشخیص دهم. فکر کنم این باید شوق و هیجان کلیسا باشد، یعنی حضور روح‌القدس، دیدن خدایی که وعده داده و اکنون در میان ما ایستاده. احساس حضور او، دیدن کلام او و دیدن اثبات شدن آن. این باید ایمان بخشد تا لنگان خرامان شوند، کوران بینا شوند، کران بشنوند و لال‌ها سخن بگویند.

۵۵- در آفریقای جنوبی بودم، در جایی که حدود ۲۰۰,۰۰۰ نفر در ورزشگاه دومیدانی جمع شده بودند. بعد از اینکه فقط در یک حالت خیلی ساده برایشان توضیح داده بودم، وقتی یک بار شاهد وقوع آن بودند، در یک آن ۲۵,۰۰۰ نفر بلافاصله شفا یافتند. آنها به اندازه‌ی بار ۷ وانت و کامیون ۶ و ۱۸ چرخ پر از برانکارد و چیزهای دیگر جمع‌آوری کردند. بت‌پرستانی که حتی دست چپ و راست را نمی‌شناختند.

۵۶- و روز بعد، آقای سیدنی اسمیت، شهردار دوربان^{۲۰} با من تماس گرفت و گفت: "برو کنار پنجره، رو به بیرون به سمت اقیانوس هند، چیزی را خواهی دید که هرگز ندیده‌ای." اسکورت پلیس داشت آن هفت ماشین باربری را با صدها نفر که پشت آن راه می‌رفتند، همراهی می‌کرد. روز قبل همه‌ی آنها روی برانکارد بودند و یا عصا و چیزهای دیگری به دست داشتند و الآن سرود «فقط ایمان داشته باش، همه چیز ممکن است» را می‌خواندند. یک هفته قبل از آن، آنها در حال جنگ با یکدیگر بودند، جنگ داخلی و حالا اینجا دست در دست، شانه به شانه راه می‌رفتند.

۵۷- چرا؟ آنها تشخیص دادند که خدای آسمان در شکل کلام خویش در برابر آنها حاضر است و ما آمریکایی‌های خردمند فقط می‌نشینیم. آنها در روز داوری خواهند

^{۱۹} اشاره به دوم تیمونانوس ۴:۲
^{۲۰} Durban شرق آفریقای جنوبی

برخاست و این نسل را بخاطر چیزی که دیده‌ایم، داوری خواهند کرد.

۵۸- این من را به یاد زنی در لوئیزویل^{۲۱} می‌اندازد. مدتی قبل، او با یک بچه‌ی کوچک در فروشگاه ده سنتی داشت خرید می‌کرد. داشت کارهایی می‌کرد که توجه بچه را جلب کند و بچه‌ی کوچک مدام به بیرون خیره بود. در نهایت زن یک زنگوله‌ی کوچک برداشت. چیزی که بتواند توجه فرزند کوچکی در آن سن را جلب کند. او زنگ را تکان داد و بچه همان‌طور به روی خود خیره شده بود. زن شروع کرد به فریاد زدن و به زمین افتاد. بعضی آمدند تا به او کمک کنند. زن گفت: "اوه نه! امکان ندارد. امکان ندارد." گفت: "دکتر گفته بود که بچه بهتر شده است."

گفتم: "خانم! مشکل بچه چیست؟"

۵۹- گفت: "از حدود ۶ ماه قبل طلسم شده. فقط می‌نشیند و خیره می‌شود. مهم نیست چه چیزی باشد، او فقط می‌نشیند و خیره می‌شود. دکتر فکر می‌کرد که حالش بهتر شده است. من هم او را به اینجا آوردم تا برایش وسایلی بگیرم که توجه کودکان را جلب می‌کند، ولی فایده‌ای ندارد. او همچنان می‌نشیند و خیره می‌شود."

۶۰- این حالتی است که کلیسا دارد به آن می‌رسد، خدا هر وعده‌ای در کتاب مقدس را در برابر آنها تکان داده است. ولی ما هنوز فقط می‌نشینیم و خیره می‌شویم. "چه؟ یک آیت به من نشان بده. می‌توانی؟" و این همیشه درست در اطراف ما در جریان است. آشکار شدن حضور خدا، باید ما را منور بسازد. وقتی خدا یک وعده‌ای داده است، بر آن وعده پایبند می‌ماند. بله آقا!

۶۱- بعد از اینکه عیسی با نشانه‌های مسیحایی خود اثبات کرده بود که او ماشیح است، باز هم با توجه به تمام آنها گفتند: "به ما آیتی نشان بده." می‌بینید؟ آنها تشخیص ندادند.

^{۲۱} Louisville, Kentucky شرق میانه آمریکا

آنها به روبروی خود خیره شده بودند، ایمان آوردن در آنها وجود نداشت.

۶۲- به قول مادر جنوبی من که همیشه می‌گفت: "نمی‌توانی از شلغم خون بگیری، چون خونی در آن وجود ندارد."

۶۳- آنها هنوز هم آن را تشخیص نمی‌دهند، آن‌قدر در آن دوران توسط اعتقادنامه‌ها و چیزهایی که داشتند، کور شده بودند که کلام وعده را هرگز نمی‌شناختند، چون اعتقادنامه‌ها آن را پوشانده بود. اعتقادنامه‌ها و سنت‌های آن روز، کلام وعده را پوشانده بود. ای کاش آنها طبق کلام تعلیم یافته بودند! این قرار بود نشانه‌ای باشد که ماشیح را دنبال می‌کند.

۶۴- چند نفر ایمان دارند که او در نشانه‌ی درست خود آمد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] مسلّم است. او بر طبق وعده آمد. اما آنها یک اعتقادنامه را آموخته بودند. "ما به این ایمان داریم. ما به آن ایمان داریم. همه‌ی آنها به خدا ایمان دارند. همه‌ی آنها..."

۶۵- امروز، مخصوصاً ما آمریکایی‌ها، فکر می‌کنیم که چون ما کلیساهای بزرگ می‌سازیم و شبانان خوب داریم، بخشیده خواهیم شد. یادمان باشد که اگر این‌گونه باشد، اگر خدا ما را این‌گونه بپذیرد، عادل نیست، چون هابیل و قائن، دو نخستین پرستنده‌ی خارج از باغ عدن، برای خداوند مذبح ساختند، هر دو قربانی گذراندند، هر دو هدایا گذراندند، هر دو آنها دعا کردند، ولی یکی درست بود و دیگری غلط. توجه کنید، ما باید راستی را داشته باشیم و راستی کلام خداست، همیشه. حال، امروز هم همین است. مردم چنان کور شده‌اند که می‌گویند...

می‌گوییم: "شما مسیحی هستید؟"

۶۶- "اوه، من عضو فلان و بهمان هستم." می‌بینید؟ این هیچ ربطی به آن ندارد. من

ضدیتی با آن ندارم، ولی این چیزی نیست که می‌خواهم به شما بگویم. عضو هر کلیسایی که می‌خواهید باشید. نشان و علامت شما هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

۶۷- امروز صبح داشتم به شبان می‌گفتم، من در کلرادو^{۲۲} در جمع آوری گله‌ها کمک می‌کردم. می‌نشستم روی زین و پاهایم را این طوری به دو طرف می‌انداختم. گله‌ای که متعلق به اتحادیه هیرفورد رودخانه‌ی ترابلسام^{۲۳} است، در دره‌ی رودخانه‌ی ترابلسام می‌چرد. سپس به سمت بالای دره می‌رود، پس هر دو سمت شرقی و غربی را در اختیار دارید. تمام گاوهای اتحادیه در سمت غربی می‌چرند و گروهی که من با آنها بودم، از چراگاه شرقی استفاده می‌کرد. در طول تابستان که گاوها بالای کوه بودند، حصارهایی بود تا گاوها را از املاک خصوصی دور نگه دارند.

۶۸- ما گاوها را که ۵ یا ۶ نشانه‌ی متفاوت داشتند، جمع می‌کردیم، ۸ یا ۱۰ نشانه‌ی مختلف هم در قسمت رودخانه. آنها را جمع می‌کردیم و به آنجا می‌بردیم. من آنجا می‌نشستم و بعد از اینکه آنها را نشانه‌گذاری کردند، پاهایم را می‌انداختم روی قسمت جلوی زین و آنها را دوباره به سمت مرتع برمی‌گرداندیم.

۶۹- مرتعبان آنجا می‌ایستاد. او داشت آنها را در حال وارد شدن می‌شمرد و من متوجه شدم که آنها علامت‌ها و نشان‌های متفاوتی دارند. علامت الماس متعلق به آقای گریمز^{۲۴} بود، گروه قبل از ما علامتی شبیه رد پای یوقلمون داشتند و ما هم نشان سه‌پایه‌ی قدیمی را داشتیم. انواع علامت‌ها از آنجا عبور می‌کرد، ولی توجه مزرعه‌دار به علامت و نشانه‌ی گاوها نبود. او به اثر خونی که روی گوش آنها بود، توجه می‌کرد. آنها باید با توجه به خون روی گوش، نشانه‌گذاری را تشخیص می‌دادند.

۷۰- این چیزی است که در روز داوری خواهد بود. از من پرسیده نخواهد شد که من متدیست، باپتیست یا پرزبیتری بوده‌ام. اینکه من چه نشانی دارم، برای او هیچ معنایی نخواهد داشت. هیچ کس به جز یک مسیحی تولد تازه یافته، مسیحی مولود خون عیسی مسیح نیست که بتواند وارد شود. هیچ چیزی کمتر از آن وارد نخواهد شد. حال، می‌خواهیم که این را به یاد داشته باشیم.

۷۱- حال، وقتی او شناخته نشده باشد، زمانی که خدا تشخیص داده نشود... قوت او همیشه مکشوف نیست. مهم نیست که چقدر حضور داشته باشد، باید به آن ایمان داشته باشید.

۷۲- مانند آن زن که مشکل خونریزی داشت. تمام آن افراد درحال گذر بودند، همه‌ی آنها ایستاده بودند و می‌گفتند: "رَبِّی می‌آید، او کسی است که ادعا می‌کند نبی است. این همان شخص متعصب است." و چیزهایی مانند آن.^{۲۵}

۷۳- اما چه اتفاقی افتاد؟ این زن مشکل خونریزی داشت و دربارهی او شنیده بود. زمانی که به آنجا رسید، صرف‌نظر از اینکه دیگران چه می‌گویند، آن زن تشخیص داد که او چه کسی بود و گفت: "اگر بتوانم فقط ردایش را لمس کنم... می‌بینید؟"

۷۴- و زمانی که آن ایمان ناب و خالص در خدا، برای او یک امر قطعی شد، حاصلش چه بود؟ ثمره‌اش قوت شفای او بود، او عیسی را طوری لمس کرد که او برگشت و به زن گفت مشکلتش چه بوده. گفت: "ایمانت تو را شفا داد." چه چیزی؟ ایمان.

۷۵- شاید کسان دیگری که آنجا ایستاده بودند، از او بیمارتر بودند، ولی می‌دانید، او حضور وی را تشخیص داد. او می‌دانست که این فرصتی برای اوست.

^{۲۵} اشاره به انجیل متی باب ۹ و انجیل مرقس باب ۵

۷۶- ای کاش امشب بتوانیم این کار را بکنیم! ای مردم! باشد تا بتوانیم متوجه شویم که او در این جلسات برای یک هدف بر ما ظاهر می‌شود، تا اشتیاقی را که در او داریم، رها سازد. باید حضور او را تشخیص دهیم، اما چگونه؟ اکنون زمانی است که کلام موعود این زمان آشکار شده است، نه کلام موعود دوران موسی یا هر دوره‌ی دیگری، کلام موعود این دوره.

۷۷- می‌بینیم که او به راه خود ادامه داد. و یایروس، مردی با یک دختر مرده، او به حقیقت چیزی که عیسی گفته بود، ایمان داشت. حال یادتان باشد، او یک کاهن بود و طرد شده بود. چون گفته شده بود: "هرکس که با عیسی در ارتباط باشد، از کنیسه اخراج خواهد شد." چه از کنیسه اخراج می‌شد یا نمی‌شد، او قانع شده بود که خدا در مسیح حاضر بود و این کلام بود. و این چه کار کرد؟ قوت رستخیزی را که در او بود، برای یایروس رها نمود. آمین! دختری را که مرده بود، به حیات برگرداند؛ چون او تشخیص داد که خدا در مسیح بود و حضور او در خانه‌ی وی بود.^{۲۶}

۷۸- و اما شهری که در آن بزرگ شده بود، همان قوت آنجا هم بود، در شهری که در آن بزرگ شده بود، اما آنها هرگز او را نشناختند. حضور او برای آنها، هیچ مفهومی نداشت. شاید برای آنها او یک متعصب بود. "این چیزها کجا هستند؟ می‌گویند که فلان کارها را می‌کنی. انجامشان بده تا ببینیم."

۷۹- این را نشنیده‌اید؟ "آیا شما پنطیکاستی‌ها و تمام مردم به شفای الهی ایمان دارید؟ فلان و بهمان اینجاست، شفایش بده ببینیم."

۸۰- این همان شریر است. همانی که گفت: "اگر تو پسر خدا هستی، به این سنگ‌ها

بگو تا نان شوند.^{۲۷}

۸۱- همان شریر، وقتی چشمان او را بسته بودند، با چوب بر سرش می‌زدند و بعد چوب را دست به دست می‌کردند و می‌گفتند: "بگو چه کسی تو را زد و به تو ایمان خواهیم آورد که تو نبی هستی."^{۲۸} هرگز، او مورد تمسخر هیچ کس نیست. بله.

۸۲- همان، وقتی که او بر روی صلیب بود، یک نفر گفت: "اگر پسر خدا هستی، از صلیب پایین بیا و ثابت کن که پسر خدا هستی."^{۲۹} او می‌توانست این کار را بکند.

۸۳- آنها بدون اینکه بدانند، بیشترین تکریم را نسبت به او ابراز داشتند. آنها می‌گفتند: "او دیگران را نجات داد، ولی قادر به نجات خودش نیست." اگر خودش را نجات می‌داد، نمی‌توانست دیگران را نجات دهد. او خود را داد تا بتواند سایرین را نجات بخشد. می‌بینید؟ آنها حضور خدا را تشخیص ندادند، فقط همین.

۸۴- حال، این قوت را برای شفا رها می‌سازد و دیگر چه؟ این قوت را برای گشودن چشمانتان رها می‌سازد تا او را تشخیص دهید و یا چشمانتان را کور می‌سازد و هرگز او را نخواهید شناخت. چیزی که چشمان یک نفر را باز می‌کند، چشمان بی‌ایمان را کور می‌سازد.

۸۵- اما در آن شهر هیچ اعتقادی به او نداشتند. آن فریسی عیسی را به خانه‌ی خود دعوت کرد. خانه‌ی شمعون، یک فریسی. او شام عظیمی تدارک دیده بود. آن فریسی می‌خواست به آنها ثابت کند که او نبی نیست. شمعون در آنجا داشت با جام خود نوشیدنی می‌نوشید و تمام آن عطرهاى خوشبو در خانه بود.^{۳۰}

^{۲۷} اشاره به انجیل متی باب ۴ و انجیل لوقا باب ۴

^{۲۸} اشاره به انجیل لوقا باب ۲۲

^{۲۹} اشاره به انجیل متی باب ۲۷

^{۳۰} اشاره به انجیل لوقا باب ۷

۸۶- عیسی از غلام پاشور رد شده و آنجا نشسته بود. پاهایش کثیف بود و بوی بد راهی که مسیر گذر حیوانات بود، بر لباس‌های او بود. به این دلیل است که در آن زمان پاها را می‌شستند.

۸۷- و می‌دانید، اولین چیز، اگر به خانه‌ای در فلسطین دعوت می‌شدید، زمانی که آنها صندل می‌پوشیدند، اولین کاری که می‌کردند، این بود که پاهای شما را بشویند و بعد به شما چیزی بدهند تا بر فرش‌های آنها راه بروید، فرش‌های ایرانی و این چیزهای زیبا.

۸۸- کار بعدی که می‌کردند، این بود که نوعی روغن برای دستانتان به شما می‌دادند. این روغن از گیاهی گرفته می‌شد که در کوهستان رشد می‌کرد، سیب زُر. وقتی زُر خشک می‌شود، چیزی شبیه سیب که عطر خوبی هم دارد، باقی می‌ماند. و آنها این روغن را به دست و صورت می‌مالند. تابش مستقیم خورشید در فلسطین وحشتناک است و می‌دانید که این باعث بوی بدن می‌شود. بعد وقتی این کارها را کردند، میزبان جلوی در می‌آید، گردن مهمان را می‌بوسد و از آنها استقبال می‌کند.

۸۹- آن غلامان چطور به عیسی اجازه‌ی رد شدن دادند، بدون اینکه پاهایش را بشویند، یا به او روغن بدهند تا خودش را تدهین کند، یا حتی برای استقبال او را ببوسند؟

۹۰- ولی یک فاحشه در خیابان بود، تمام آن مذهبیون و مهمانان او را نشناختند ولی یک زن بد نام به داخل نگاه کرد، شاید از درون دروازه‌ی ورودی. و او را دید که مانند یک مفلس آنجا نشسته است.

۹۱- این حالتی است که او امروز در بین خیلی از مذهبیون است، استقبال نشده و ناخواسته. آنها او را «دین خروش، کثیف و کریه» می‌خوانند، «کسی که عقلش را از دست داده، رمال، دارای تله‌پاتی ذهنی»، یا هر نام بد دیگر.

۹۲- تا چند دقیقه‌ی دیگر به آن می‌پردازم. و عیسی گفت: "و هر که برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود؛ اما کسی که برخلاف روح‌القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده، هرگز آمرزیده نخواهد شد."^{۳۱} می‌بینید؟

۹۳- ولی آن زن دید که او نیاز به خدمت دارد. همان‌طور که به سرعت وارد می‌شد، رفت و یک جعبه مرمرین پر از روغن آورد. شاید با پول حاصل از فحشا آن را خریده بود. ولی این چه بود؟ شاید با خود فکر می‌کرد: "او یک نبی است. ولی یادم هست که یک زن دیگر مانند من، یک شخصیت دیگر مانند من این فرصت را داشت که او را بشناسد و آمرزیده شد. آنجا در سوخار، دیشب در موردش صحبت کردیم. من می‌دانم که او کیست. اگر فقط بتوانم به او برسم، خدمتی به او خواهم کرد. دیگر اهمیتی نمی‌دهم که آنها چکار کنند. من تشخیص داده‌ام که او پسر خداست."

۹۴- او به داخل دوید. خیلی به او نزدیک شد و بسیار احساس تقصیر کرد. این چیزی است که یک گناهکار توبه‌کار در حضور او احساس می‌کند، تقصیر.

۹۵- و اشک‌هایش سرازیر شد، زن سعی در پنهان کردن آن داشت. قطرات اشک روی پاهای او ریخت، زن می‌خواست او را مسح کند، ولی اشک‌ها روی پاهای او می‌ریخت. زن شروع کرد به پاک کردن آنها و همچنان می‌گریست، با دستان خود آنها را پاک می‌کرد و پاهای عیسی با خاکی که روی آن بود، داشت کثیف می‌شد. اگر می‌خواهید به درستی درک کنید، همراه با بوی حیواناتی که در مسیر بودند، چون همه از یک مسیر استفاده می‌کردند. و حالا او اینجا بود، با بوی بد. او آنجا نشسته بود و اشک‌های زن داشت روی پاهای او می‌ریخت، زن سعی می‌کرد آنها را پاک کند و هیچ حوله‌ای نداشت.

^{۳۱} انجیل متی ۲۳:۱۲

۹۶- زیبایی و غرور زن کجاست؟ موی او. بخاطر همین است که خیلی از زنان آن را می‌پُرنند. این غلط است. زن، موهای خود را گرفت و شروع کرد... به پاک کردن پاهای او، موهای زیبای زن داشت بوی پاهای او را می‌گرفت و عار او را متحمل می‌شد. این زمانی است که تشخیص می‌دهید چه کسی در حضور شماست. می‌بینید؟ خواهران ما اگر بخواهند این کار را بکنند، باید تقریباً روی سرهای خود بایستند. آن زن پاهای او را شست، آنها را با موهای خود پاک کرد و پاهای او را بوسید.

۹۷- و آن شمعون آنجا ایستاده بود و می‌گفت: "ها هاه!" او، می‌توانم او را بینم که برافروخته بود. او تشخیص نداده بود که عیسی کیست. گفت: "به شما گفتم که او نبی نیست. اگر نبی بود، تشخیص می‌داد که چه جور زنی اکنون در کنار اوست."

۹۸- عیسی هرگز پایش را تکان نداد. فقط به او نگاه کرد و زن ترسیده بود.

۹۹- بعد از اینکه زن به او خدمت کرد و کارش تمام شد، عیسی به آنها نظر کرد و گفت: "شمعون! می‌خواهم چیزی به تو بگویم. تو مرا دعوت کردی و به اینجا آوردی." به عبارت دیگر، یک هدفی داشتی. "می‌خواستی من را نشان بدهی. می‌خواستی ثابت کنی من چیزی که هستم، نیستم. و تو! زمانی که من را به اینجا آوردی، باید پاهای من شسته می‌شد، ولی هرگز این کار را نکردی. باید روغن می‌دادی تا سرخود را تدهین کنم، ولی این کار را نکردی. هرگز برای استقبال، من را نبوسیدی و این زن با اشک‌های خود پاهای من را شست، با موهای خود آنها را پاک کرد و از زمانی که اینجا بوده‌ام، مدام پاهای من را بوسیده است. من یک ایراد بر تو دارم، شمعون!"

۱۰۰- بعد رو به زن می‌کنم... می‌توانم آن زن را که آنجا ایستاده، تصور کنم، با چشمان بزرگ و زیبایش که کبود شده و چربی و غبار راه را بر صورت دارد و با خود فکر می‌کند: "آیا اشتباه کردم؟ اشتباه کردم؟"

۱۰۱- عیسی گفت: "و به او می‌گویم، گناہانت که بسیارند، آمرزیده شدند. به سلامت برو."

۱۰۲- این چه بود؟ او شناخت و تشخیص داد. او فرصت خود را تشخیص داد. می‌بینید؟ او این کار را کرد. او عیسی را خدمت کرد. فریسیان این کار را نکردند. زن این را دید و حضور او را تشخیص داد. این چه کاری انجام داد؟ چه چیزی را برای زن رها کرد؟ آرمزش. آرمزش گناہانش را برایش رها کرد. چه کار دیگری انجام داد؟ این همچنین باعث رها ساختن قوّت خدا شد تا به آن بی‌ایمانان نشان دهد که او یک نبی بود. او می‌دانست که آن زن کیست. همچنین شور و قوّت و حیات ابدی را رها ساخت.

۱۰۳- ولی کسی که باعث شد آن میخ‌های بزرگ بر آن پاهای گرانها کوبیده شود، هرگز حضور خدا را در او تشخیص نداد. او هم می‌خواست که وی برایش کاری انجام بدهد، یک سرگرمی.

۱۰۴- این چیزی است که امروز دنیا می‌خواهد. یک مشت سرگرمی. دنیا انجیل را نمی‌خواهد. آنها می‌خواهند که سرگرم بشوند.

۱۰۵- و پیلاتس گفت: "می‌خواهم از او طلب معجزه بکنم، یا چیزی مثل این، او را به اینجا بیاورید." ^{۳۲} درست در حضور خدا بود و آن را رد کرد. می‌دانید چیست؟ او به نظر عموم بیشتر بها می‌داد تا اینکه قدردان فرصت بودن در حضور خدا باشد. چه اتفاقی افتاد؟ زن آمرزیده شد و حیات جاودان به او داده شد، ولی او عقل خود را از دست داد و دیوانه شد و با غرق کردن خودش در سوئیس اقدام به خودکشی نمود.

۱۰۶- حال، او آن قدر با تفکر محبوب آن زمان که "او بعزبول بود. او فقط یک متقلب بود. به راستی که او چیزی نداشت." همراه بود، که چکار کرد؟ آن را هدر داد. فرصت

^{۳۲} اشاره به انجیل یوحنا باب ۱۹

بودن در حضور خدا را هدر داد. او می‌توانست آرمزیده شود. او گفت: "من قدرت دارم تا تو را مصلوب کنم و قدرت دارم تا رهایت کنم."

۱۰۷- عیسی گفت: "هیچ قدرتی نداری، مگر اینکه از جانب پدر من باشد." اگر او کلام را می‌شناخت، این را می‌دانست. او بعنوان یک یهودی، باید این را می‌دانست. ولی سنت‌ها به او تعلیم داده شده بود. امروز هم به همین صورت است. ای کاش به درستی تعلیم داده شده بود! ای کاش انسان می‌توانست به آن چیزی که کلام می‌گوید، باور داشته باشد! اما سنت‌ها او را از آن دور کرده است.

۱۰۸- امروز هم به همین صورت است. مردم انجیل حقیقی را می‌گیرند، جایی که روح‌القدس وارد می‌شود. قوت و جلال خداوند، گناهکار را از گناه رها می‌کند، آنها را آزاد می‌سازد و در روح‌القدس تعمیدشان می‌دهد. بیماران را شفا می‌دهد و آیات و معجزات نشان می‌دهد. اما مردم از آن فاصله می‌گیرند و می‌گویند: "آه، می‌دانی کلیسای من به چه ایمان دارد؟ آن مزخرف است." شما دارید فرصتتان را هدر می‌دهید، دارید حقوق خودتان را می‌فروشید. یک عیسوی دیگر.

۱۰۹- خیلی‌ها امروز همان فرصت را بدست می‌آورند، تا مانند آن زمان در حضور او بایستند و هنوز بخاطر نظریه‌های مشهور و محبوب، آن را رد می‌کنند. ایستادن در حضور خدا. دوستان! امشب می‌خواهم بدانم، اگر ما که مسیحی هستیم، در حضور او هستیم و بیماری داریم، آیا فرصت شفایافتن را فقط با ایمان به او، از دست می‌دهیم؟ ما که مدعی ایمان به او هستیم، واقعاً حضور او را تشخیص نمی‌دهیم. چیزی که وعده‌ی انجامش را برای امروز داده.

۱۱۰- اثبات شده توسط وعده‌ی دوران. عیسی داشت آن نسل را برای عدم ایمان به نشانه‌ی مسیحایی او توبیخ می‌کرد. آنها او را بعزبول می‌خواندند. آنها از او می‌خواستند

که آیت موسی را به انجام برساند، شاید دریای سرخ را بگشاید. می‌خواستند که نشانه‌ی داود را انجام بدهد، تخت سلطنت و حکومت را بدست بگیرد. ولی کلام اصلاً نگفته بود که او این کارها را خواهد کرد. او باید یک نبی می‌بود. او می‌آید، پادشاه. در آن زمان او باید نبی می‌بود و آیت و نشانی را به انجام رسانید که خدا گفته بود در آن ایام انجام خواهد داد و همچنان آنها خواستار انجام آیتی بودند که آنها را راضی کند. می‌بینید؟

۱۱۱- و آیا ما هم به همین شکل بجای چیزی که اکنون در کنار ماست، به چیزی دورتر نظر می‌کنیم؟ ممکن است امروز هم همین‌گونه باشد و ما فرصت خود را از دست بدهیم؟ بخاطر داشته باید که آن یک الگوست و الگو هرگز تغییر نمی‌کند. آخرین نشانه، بر طبق آنچه عیسی گفت. او گفت: "چنان‌که در ایام سدوم بود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد بود."^{۳۳} نه پسر خدا، «ظهور پسرانسان». به اینجا، جایی که امروز دارد تحقق پیدا می‌کند، بنگرید. دوستان! می‌توانستم به شما چیزهایی را بگویم که گفتشان برای من مناسب نیست، ولی این باعث وحشت شما می‌شد.

۱۱۲- حال کمی مکث کنیم. قبل از ادامه‌ی جلسه می‌خواهم سؤالی از شما بپرسم. نمی‌دانم که آیا می‌توانم این را از شما بپرسم.

۱۱۳- همه می‌دانند که از نظر موقعیتی، همه چیز در جهان دارد برای آمدن او اتفاق می‌افتد. زلزله در جاهای مختلف. ماه دارد خون ترشح می‌کند، یا آتشفشان‌های قرمز آن را پوشانده است. همان نشانه‌هایی که عیسی گفت تا منتظر آنها در زمان آخر باشیم. دریا خروشان است، قلب انسان از ترس می‌لرزد، زمان سردرگمی و ناآرامی میان امت‌هاست.

۱۱۴- انحراف در حال جنبش است. امروز به آن بنگرید، رشد ۴۰ درصدی

^{۳۳} اشاره به انجیل لوقا ۱۷:۳۰

همجنس‌گرایی در کالیفرنیا،^{۳۴} عواطف و علایق طبیعی عملاً از بین رفته است.

۱۱۵- نگاه کنید به... مردم در خانه‌ها می‌مانند. کسانی که خودشان را مسیحی می‌خوانند، به کسانی مانند پت بون،^{۳۵} الویس پریسلی^{۳۶} و ارنی فورد^{۳۷} گوش می‌کنند. و آنهایی که روز یکشنبه سرود پرستشی می‌خوانند و به آن چیزها نگاه می‌کنند، آنها را تماشا می‌کنند که زنان را می‌بوسند و چیزهای مانند آن.

۱۱۶- درحالی‌که هیچ مردی هرگز زنی را تا زمانی‌که با او ازدواج نکرده، نباید ببوسد. این برخورد غدد مذکر و مونث است، هرچه می‌خواهد باشد. این غلط است. وقتی غدد مذکر و مونث یکدیگر را لمس می‌کنند، این بصورت بالقوه یک عمل جنسی است. درست است. نمادی از مسیح که عروس خود را می‌بوسد. می‌بینید؟ هرگز نباید این کار را بکنید.

۱۱۷- ولی به امروز نگاه کنید، به تمام فیلم‌ها و این چیزها، حجم زیادی از بوسیدن و در آغوش کشیدن. این قطعاً یک زنای علنی است، در همه جا. و مردم آن‌قدر کورند که این را نمی‌بینند. درست است. همه چیز در شرایط سدوم قرار دارد، سدومی‌گری در همه جا، همان‌گونه که کتاب مقدس گفت.

۱۱۸- چیزهایی زیادی هست، به امروز نگاه کنید، چیزی که او گفت واقع خواهد شد. به وعده‌هایی که داده و در این دوره واقع خواهد شد، نگاه کنید. بعد آن را با چیزی که در جریان است، مقایسه کنید و ببینید که کجا هستیم. سپس خواهید دید که او همچنان در کلامش هست یا نه.

California^{۳۴} غرب و جنوب غربی آمریکا
Pat Boone^{۳۵}
Elvis Presley^{۳۶}
Ernie Ford^{۳۷}

۱۱۹- آنها می‌خواستند نشانه‌ی موسی را ببینند، نشانه‌ی داود را. این مربوط به آن دوره نبود. برای موسی و آن دوران وعده داده شده بود. وعده‌ی این دوره نیز باید تحقق پیدا کند. او از طریق کتب و کلام بوضوح به آنها نشان داده بود و از آنها خواسته بود کتب را تفتیش کنند تا ببینند که در چه دوره‌ای زندگی می‌کنند.

۱۲۰- او اکنون دارد همان کار را انجام می‌دهد. شما که به کتاب مقدس ایمان دارید! کتب را تفتیش کنید. درست قبل از آمدن او چه اتفاقی قرار است بیفتد؟

۱۲۱- به دنیا نگاه کنید، به وضعیتش، این دنیا است. ببینید که کلیسا کجا قرار دارد. ببینید که کجاست. «در حال سقوط، فترت، لائودیکیه کلام را بیرون گذاشته» کلاً دارد وارد شورای بزرگ کلیساها می‌شود، شورای جهانی کلیساها در حال شکل دادن علامت وحش است که کتاب مقدس اعلام می‌کند غلط است و تمام این چیزها. با این حال، پروتستان‌ها درست به سمت آن می‌روند، در تشویش، بدون دانستن کلام، با سنت‌هایشان. اوه، آنها در انتظار یک انسان قدرتمند هستند و به آن خواهند رسید.

۱۲۲- ببینید، او، عیسی کاملاً خود را آشکار کرده بود که چه کسی بود. در دوره‌ی خودش به آنها اثبات کرده بود که کیست.

۱۲۳- و امروز هم به همین صورت است. حال ببینید، بیاید به بافت و زمینه‌ی انجیل لوقا باب ۱۷ نگاه کنیم. "چنان‌که در ایام سدوم بود..." "به دنیا نگاه کنید، به کلیسا نگاه کنید، یک شرایط و وضعیت سدومی. ببینید که لوط کجا بود، وقتی آن مردان داشتند سعی می‌کردند با فشار به در وارد شوند، برای این فرشتگان، این مردان.

۱۲۴- به اینجا توجه کنید و ببینید، ابراهیم در کوهستان بود، او در سدوم نبود. این یک نماد است.

۱۲۵- همیشه گروه‌های مختلفی در اجتماعات مذهبی وجود دارند؛ ایمانداران، ایمانداران ظاهری و بی‌ایمانان. همیشه همین سه دسته! و آنها را در آنجا می‌بینیم، سدومیان بی‌ایمان، ایماندار ظاهری یعنی لوط و ابراهیم یعنی کلیسای برگزیده.

۱۲۶- حال، به پیام‌آوران‌شان در آن دوره نگاه کنید. دو پیام‌آور رفتند و برای سدوم موعظه کردند، آنها هیچ معجزه‌ای انجام ندادند، فقط آنها را به کوری مبتلا کردند. موعظه‌ی کلام این کار را می‌کند.

۱۲۷- ولی ببینید فرشته‌ای که با ابراهیم ماند، چه معجزه‌ای انجام داد. او به خیمه پشت کرده بود و به ابراهیم گفت که نامش تغییر کرده است، او را بجای «ابرام»، «ابراهیم» خواند. او نمی‌توانست فرزند وعده داشته باشد، مگر اینکه نامش تغییر می‌کرد. سارا هم نمی‌توانست. او به آنها گفت که نامشان چیست. فرشته این را به آنها گفت و گفت که موافق زمان حیات سارا را ملاقات می‌کند.^{۳۸}

۱۲۸- و سارا به این خندید. زمانی که سارا خندید... مرد که پشتش به او بود، داشت گوشت گوساله می‌خورد، شیر گاو می‌نوشید و نان می‌خورد؛ یک انسان با غبار روی لباس، مسافری که خود خدا بود. و ابراهیم او را شناخت، چون او افکار دل سارا را که پشت او بود، می‌دانست. گفت: "چرا سارا در دل خود خندید و گفت آیا اینها ممکن است؟ آیا چیزی نزد خدا غیرممکن است؟" می‌بینید؟ و سارا بیرون دوید و این را انکار کرد. او گفت: "بله، البته خندیدی." حال، او می‌بایست همان‌جا جان سارا را می‌گرفت، بخاطر بی‌ایمانی، ولی می‌دانید، او جزئی از ابراهیم است.

۱۲۹- و حال بی‌ایمانی ما در ظهور عظیم او در این دوره، ما نیز جزئی از مسیح هستیم. فقط او. می‌دانید؟ ما... او باید این را حفظ کند.

^{۳۸} اشاره به پیدایش باب ۱۸ و ۱۹

۱۳۰- و حال توجه کنید، هرگز در تاریخ ادوار کلیسا زمانی نبوده است که... و من یک دانشمند حقیقی کتاب مقدس را می‌شناسم که با او صحبت می‌کنم، یک تاریخدان. هرگز نبوده است، از هر دانشمند و محقق کتاب مقدس می‌خواهم کسی را به من معرفی کند که از زمان مصلوب شدن مسیح تا این دوره، برای یک خدمت جهانی به ادوار کلیسا فرستاده شده باشد و نامش به «ه-ا-م»^{۳۹} ختم شده باشد، مانند «ا-ب-ر-ا-ه-ی-م». تا این دوره سنکی،^{۴۰} فینی،^{۴۱} مودی،^{۴۲} ناکس^{۴۳} و کالوین،^{۴۴} بوده‌اند، ولی گ-ر-ا-ه-ا-م کجا بوده؟ بیلی گراهام؟! مبشر بزرگی که با فرقه‌هاست و در سدوم هستند؟! هرگز. یک اورال رابرتز^{۴۵} مدرن هست که با پنطیکاستی‌هاست، همان چیز. آیا می‌دانستید؟

۱۳۱- ولی، ه-ا-م حال آنکه گ-ر-ا-ه-ا-م فقط شش حرف دارد، ولی ا-ب-ر-ا-ه-ی-م هفت حرف. شش عدد انسان است، تشکیلات انسان، کار انسان. ولی ا-ب-ر-ا-ه-ی-م هفت حرف دارد. حال توجه کنید، در کلیسای برگزیده که بیرون کشیده شده، نه آن فرقه‌ها، بلکه کلیسای برگزیده که باید بیرون باشد، او هم باید یک پیغام‌آور در این ایام آخر دریافت کند.

۱۳۲- آنجا چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ این را با چیزی که عیسی گفت، مقایسه کنید. هرگز قبلاً در تاریخ اتفاق نیفتاده است. و همان نشانه‌ها انجام خواهد شد. دوستان! آیا متوجه نمی‌شوید و تشخیص نمی‌دهید این خداست که در انجیل، در قوم خود نازل شده و خودش را می‌شناساند؟ آیا نمی‌توانید ساعتی را که در آن زیست می‌کنیم، تشخیص دهید؟ آیا خودمان را به جایی رسانده‌ایم که فقط کمی دست بزنیم، پیانو بنوازیم، سرود بخوانیم و از کلام فاصله بگیریم، تا جایی که نسبت به آن کور

^{۳۹} اشاره به نام ابراهیم در زبان انگلیسی (Abraham) که به ا.م. (ham) ختم می‌شود.

^{۴۰} Sankey

^{۴۱} Finney

^{۴۲} Moody

^{۴۳} Knox

^{۴۴} Calvin

^{۴۵} Oral Roberts

شده‌ایم؟ مسلماً نه. بیایید ساعتی را که در آن زیست می‌کنیم، تشخیص دهیم.

۱۳۳- پطرس، ناتان یا نتائیل و آن زن، این را تشخیص دادند. آنها نشانه‌ی او را شناختند، نشان مسیحایی را.

۱۳۴- الآن هم که اینها را می‌گویم، همین‌طور است. بعد برای این عصر، عیسی گفت... حال ببینید، او اکنون دارد به گذشته اشاره می‌کند، به آنها از یک دوره می‌گوید، وقتی خدا در هر دوره‌ای پیغام خود را فرستاد که کلامش بود و آن را برای آن عصر شناساند؛ مردمی که به آن ایمان آوردند، برایشان عالی بود، اما مردمی که به آن ایمان نیاوردند، وارد تشویش شدند. همیشه این‌طور بوده است.

۱۳۵- مانند دوران عیسی، همان چیز، او را ببینید که به همان صورت آنجا ایستاده است. او گفت: "چنان‌که در ایام یونس بود، چنان‌که یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی بود، پسر انسان نیز چنین خواهد بود." ^{۴۶}

۱۳۶- او گفت: "این نسل زانی و بدکار خواهان آیتی است." می‌دانید که فکر می‌کنم می‌خواست چه کار کند؟ او داشت نبوت می‌کرد، «یک نسل زانی و بدکار».

۱۳۷- بعید می‌دانم کسی در صحت عقل انکار کند و بگوید که ما در یک نسل ضعیف و زانی زندگی نمی‌کنیم، زمانی که همجنس‌گرایی، انحراف و آمار طلاق در آمریکا از هر کشور دیگری در دنیا بیشتر است. و تمام دنیا وارد آشفتگی آن شده است. از هر ۴ ازدواج تقریباً ۳ ازدواج منجر به طلاق شده و همه‌ی اینها در ۱۰ سال اول ازدواج رخ داده. می‌بینید؟ به این فکر کنید. طلاق و ازدواج مجدد، ازدواج مجدد، طلاق و ازدواج مجدد. "آنها می‌خوردند و می‌نوشیدند، نکاح می‌کردند و منکوحه می‌شدند." ^{۴۷} به

^{۴۶} اشاره به انجیل متی باب ۱۲ و ۱۶
^{۴۷} اشاره به انجیل متی باب ۲۴

ساعتی که در آن زندگی می‌کنیم، نگاه کنید. چه زمانی تابحال چنین در آشوب بوده است؟

۱۳۸- "نسل شریر زناکار طالب آیتی است... توجه کنید." و آیتی به آنها داده خواهد شد. "چه؟ این نسل." زیرا چنان‌که یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی بود، پسرانسان نیز سه شبانه‌روز در دل زمین خواهد بود. "آن نسل شریر زناکار چه آیتی را دریافت خواهد کرد؟ نشانه‌ی رستاخیز.

۱۳۹- و امروز بعد از ۲,۰۰۰ سال، همچنان عیسی را در قوت رستاخیزش می‌بینیم که در میان ما ایستاده و همان اعمالی را انجام می‌دهد که در آن زمان انجام داده و وعده‌ی انجامش را داد. نسل شریر زناکار همیشه خواستار آیتی است. "این را نشان بده و اگر بتوانی این کار و آن کار را بکنی، آنها این را خواهند یافت." نشانه‌ی رستاخیز. او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. کلام ظاهر شده و در میان ما ساکن گشته است. چقدر باید خدا را برای این نشان عظیم شکر کنیم!

۱۴۰- دقت کنید که او به یک چیز دیگر هم اشاره کرد. "ملکه‌ی جنوب در آن روز برخاسته... این ملکه‌ی سبا است. با دقت گوش کنید.

"ملکه‌ی جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک شخصی بزرگ‌تر از سلیمان در اینجا است."

۱۴۱- توجه کنید، بیایید یک دقیقه به این بپردازیم. او داشت همان کتاب مقدسی را می‌خواند که ما می‌خوانیم. داشت درباره‌ی یونس و سلیمان می‌خواند. حال، وقتی عصر سلیمان رسید، او یک... او عطای تمییز را داشت. و همه‌ی قوم، تمام کشور به آن ایمان داشت. همه یکدل و یک‌رأی بودند. همه به آن ایمان داشتند.

۱۴۲- امشب اگر همه، اگر تمام آمریکا به خدا بازگردند و به خدا ایمان بیاورند، این بهترین تضمینی است که داریم. این پناهگاه و تمام چیزی است که نیاز داریم.

۱۴۳- هیچ کس سعی نمی کرد سلیمان را فریب دهد. آنها از او می ترسیدند، چون او مردی صاحب عطا بود و مردم هم، ایمان داشتند که این گونه است. او از جانب خدا فرستاده شده بود، تا جایی که او را پادشاه خود ساختند. تمام امت ها از او ترس داشتند، نه بخاطر قدرت نظامی آنها، بلکه چون خدا با آنها بود.

۱۴۴- و این کشور و امت که ادعای مسیحی بودن دارد، ای کاش فقط می توانستند، ای کاش همه ی آنها با هم می توانستند به این عطای عظیمی که در این ایام آخر به ما داده، ملحق شوند! روح القدس خدا بر کلیسا، نه اعتقادنامه، بلکه روح خدا. خداوند می گوید: "نه به قوت، نه به قدرت، بلکه به روح من..." روح القدس، عیسی مسیح در شکل روح بر ما. عبارت «دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان»، این کلام را زنده می کند که گفته بود این کار را خواهد کرد. حال به دقت ببینید.

۱۴۵- او، خبر به سرعت در جهان منتشر شد. آنها در آن زمان تلویزیون و رادیو و این چیزها نداشتند و همه چیز گوش به گوش منتقل می شد. و بعد از مدتی کاروان های بزرگی در صحرای بزرگ سرازیر شد. از فلسطین تا جایی که او زندگی می کرد، یک سفر ۳ ماهه بود. و ایمان از چیست؟ از شنیدن، شنیدن از کلام خدا. او درباره ی جلسات عظیمی که آنجا برپا می شد، شنیده بود و هر بار که یک کاروان از آن سمت می آمد، می پرسید: "آیا از فلسطین آمده اید؟"

"بله."

"او، چگونه است؟"

۱۴۶- "او، این فراتر از هر چیزی است. چنین بصیرت و عطایی هرگز ندیده ای. مانند

این است که یک خدا آنجا نشسته است. خدای آنها در مردی به نام سلیمان نمایانده شده است."

۱۴۷- خوب، "ایمان از شنیدن است." ^{۴۸} دل ملکه مشتاق شد تا برود و این را متوجه بشود. او برای حیات مقدر شده بود.

۱۴۸- حال توجه کنید. اولین کاری که او باید می‌کرد، او بعنوان یک بت پرست، باید می‌رفت و از کاهن خود اجازه می‌گرفت. می‌توانم تصور کنم که او نزد کاهن خود می‌رود و می‌گوید: "سلام، پدر! شنیده‌ام که بیداری عظیمی در فلسطین دارند. اجازه می‌خواهم که بروم و خودم این را ببینم."

۱۴۹- "حال، فرزندم! نمی‌خواهد که خود را درگیر کنی. ما در آن بیداری همکاری نداریم، پس تو نمی‌توانی بروی. می‌دانی، این فقط یک مشت مزخرفات است. هیچ چیزی نیست. آن مردم ادعا می‌کنند که از دریای سرخ عبور کرده‌اند و این و آن کار را کرده‌اند. اگر چنین چیزی قرار بود اتفاق بیفتد، همین‌جا در کلیسای ما اتفاق می‌افتاد." ما هنوز هم مشرک داریم.

۱۵۰- پس متوجه شدیم که او مشتاق شد. گفت: "بین... او گفت: "به من می‌گویند که خدای آنها در یک بشر نمایانگر شده، حکمت او فراتر از هر چیز و بصیرت او عالی است."

"اوه، این هیچ چیزی نیست."

او گفت: "ولی، من ممکن است..."

۱۵۱- "خوب، بین، تو یک ملکه هستی، نمی‌توانی با یک مشت مردم مانند آنها در

^{۴۸} اشاره به رومیان ۱۷:۱۰

ارتباط باشی. نمی‌توانی این کار را بکنی. در تمام دنیا آن مردم را بنام متعصب مذهبی می‌شناسند. نمی‌توانی این کار را بکنی."

۱۵۲- ولی می‌دانید، وقتی خدا شروع می‌کند به کار کردن با دل انسان، هیچ چیزی نیست که آن را متوقف کند. شوهر، همسر، فرزند، شبان، وقتی یک انسان توسط خدا شوق یافته باشد، هیچ چیز دیگری نمی‌تواند آن را متوقف کند. در هر صورت می‌رود. پس او آماده شد، تا حاضر شود.

۱۵۳- خوب، کاهن می‌توانست بگوید: "خوب، بدتر اینکه... من مجبورم تو را از مشارکت خودمان اخراج کنم."

۱۵۴- "خوب، می‌توانی این کار را بکنی. در هر صورت من دارم می‌روم. می‌روم تا خودم ببینم و آن را متوجه بشوم."

۱۵۵- او طومارها را آورده و می‌خواند که یهوه باید چه باشد، درباره‌ی انبیای او و اینکه او باید چه کاری کند. اینکه چطور کلام خدا آشکار می‌شود. این چیزها را چطور بشناسد. وقتی که یک جسم انسانی حجاب دربرمی‌گیرد، چه کاری خواهد کرد. او تمام این چیزها را خوانده بود.

پس می‌شنوم که کاهن می‌گوید: "خوب، ببین، کتاب ما این را می‌گوید."

۱۵۶- "بله، ببین، مادرِ مادرِ بزرگ من در برابر آن بت‌ها می‌ایستاد و روزهای متوالی دعا می‌کرد. هرگز حتی یک حرکت، یک نجوا، هیچ چیزی نبوده. من از این حالت مرده و کهنه خسته شده‌ام. می‌خواهم بروم و ببینم که آیا یک خدای زنده وجود دارد." افسوس که امروز تعداد بیشتری از این ملکه‌ها نداریم.

۱۵۷- پس او آماده‌ی رفتن شد. حال، وقتی به نقطه‌ای رسید که باید می‌رفت... حال،

یادتان باشد، او دشواری زیادی داشت. این به سادگی چیزی که برای شماست، نبود. توجه کنید که او باید چکار می‌کرد.

۱۵۸- این یک نکته‌ی دیگر است که نمی‌خواهم نگفته بماند. او این را گفت: "من دارم به آنجا می‌روم و مقداری پول با خود می‌برم. مقداری نیز هدایا می‌برم و اگر حقیقت باشد، می‌خواهم از آن حمایت کنم. اگر حقیقت نباشد، می‌توانم پولم را برگردانم."

۱۵۹- آن زن می‌توانست به پنطیکاستی‌ها درس بدهد. بله آقا! از چیزهایی حمایت می‌کنید که به شفای الهی می‌خندند و مسخره می‌کنند. با این حال، بجای کلیسای خودتان از برنامه‌های رادیویی حمایت می‌کنید. درست است، آنها می‌خندند و همان چیزی را که شما به آن ایمان دارید، تمسخر می‌کنند.

۱۶۰- اما او گفت: "این را می‌برم و اگر درست نبود، برمی‌گردانم."

۱۶۱- به خاطر داشته باشید، با تمام آن ثروت، روی آن شترها. این را به یاد داشته باشید که سواران اسماعیل راهزنان صحرا بودند و رسیدن به این طعمه برای آنها چه کار ساده‌ای بود. آنها چند خواجه‌ای را که با او بودند، می‌کشند، پول را برمی‌داشتند و متواری می‌شدند.

۱۶۲- ولی یک نکته وجود دارد، وقتی شما واقعاً مصمم هستید و خدا دارد خود را مکشوف می‌سازد، وقتی شما اراده کرده‌اید که مسیح را ببینید، هیچ خطری در برابر شما نیست. شما حتی توجه هم نمی‌کنید. دکتر می‌گوید که دارید می‌میرید، شما حتی متوجه‌ی آن نمی‌شوید. وقتی پیش می‌روید، می‌دانید یک چیزی وجود دارد.

۱۶۳- چیزی در اعماق دل او مشتعل بود، ایمان به خدا... [فضای خالی روی نوار] ۳ ماه سفر در صحرای بزرگ، نه در یک کادیلاک کولر دار، نه، نه. ۳ ماه طول کشید تا در

بیابان سفر کند. شاید شب‌ها حرکت می‌کرد و طی روز در واحه طومارها را می‌خواند، تا روزی که رسیدند. سلیمان اینجاست، خود روح القدس. می‌بینید؟

۱۶۴- عجیب نیست که عیسی گفت او در روز داوری این نسل را محکوم خواهد نمود. چون برخی از آنها حتی از خیابان عبور نمی‌کنند، درحالی که بزرگ‌تر از سلیمان اینجاست، خود روح القدس. می‌بینید؟ عجیب نیست که در روز واپسین او قیام کرده و این نسل را محکوم خواهد نمود.

۱۶۵- نگاه کنید، او بالاخره رسید. آمدن او مانند خیلی از افراد نبود، برخی از افراد به یک جلسه‌ی غیرعادی می‌آیند. او آمد، شترهای خود را اسکان داد، به صحن حیاط رفت و چادرش را در آنجا برپا کرد، می‌خواست تا زمانی که قانع شود، آنجا بماند.

۱۶۶- بیشتر افراد می‌آیند، شاید ۵ دقیقه بنشینند، شاید ۲۵ دقیقه. به محض اینکه مبشر یا یک نفر چیزی برخلاف باور یا اعتقادنامه‌ی آنها می‌گوید، بیرون می‌روند. می‌بینید؟ حتی ادب ندارند. عجیب نیست که او این نسل را محکوم خواهد نمود. او آمد که تا زمان قانع شدن بماند.

۱۶۷- می‌توانم اولین جلسه را در آن صبح تصور کنم. وقتی که تمام شیپورها به صدا درآمد، شبان سلیمان می‌آید. شاید او در آن انتها، آن پشت نشسته بود و با خود می‌گفت: "اکنون خودم خواهم دید، می‌دانم که یهوه باید چه باشد. انسان می‌تواند ادعا کند، ولی من متوجه خواهم شد." پس آن روز آنجا نشست، تماشا کرد و دید که همه روی جایگاه می‌آیند. دید که آن بصیرت و تشخیص عالی است.

۱۶۸- سرانجام، فرض کنیم کارت دعای او اعلام شد، که احتمالاً این گونه نبوده، ولی زمان او بود که به حضور سلیمان بیاید. و کتاب مقدس می‌گوید: "وقتی به حضور سلیمان آمد، خدا اسرار او را بر سلیمان آشکار کرد." هیچ چیزی مخفی نبود. در آن

وقت معجزه برای او انجام شده بود.

۱۶۹- سپس او به سمت جمعیت برگشت و گفت: "همه‌ی این چیزهایی که شنیدم، حقیقت است. و حتی عظیم‌تر از چیزی است که شنیده بودم." می‌بینید؟ او، دیگر حیاتی در او باقی نمانده بود، نفسش بند آمده بود، چون مردی آنجا بود که او را نمی‌شناخت و چیزهایی را که او می‌خواست بداند، برایش آشکار کرده بود.

۱۷۰- او، و عیسی آنجا ایستاده بود که بزرگ‌تر از سلیمان بود. او پری الوهیت از لحاظ جسم بود. او پسر خدا، مولود از باکره بود. خدا در او پوشیده شده بود. خود یهوه در جسم آشکار شده بود. او در کاملیت آنجا ایستاده بود و آنها می‌گفتند که به او ایمان ندارند، یک بصیرت و تشخیص بزرگ‌تر. می‌بینید؟ او سلیمان بعلاوه‌ی داود بود. بعلاوه‌ی مابقی آنها که همه در او بود. تمام انبیا در او بودند، کسی بزرگ‌تر از سلیمان.

۱۷۱- و حتی در آن روز گفت: "اگر کلامی برضد من بگویید، شما را خواهم بخشید، ولی چون روح القدس بیاید، از چیزی که الآن هست، بزرگ‌تر خواهد بود و محکومیتش بیشتر."

۱۷۲- امشب ما اینجا ایستاده و شاهد این هستیم که همان خدا همان اعمال را انجام می‌دهد. ایمان دارم که ملکه‌ی سبا در روز داوری خواهد برخاست و بر این نسل داوری خواهد کرد، چون او توبه کرد و به پیغامی که سلیمان موعظه می‌کرد، ایمان آورد. او به خدا ایمان آورد و گفت که چیزی واقعی دیده است.

۱۷۳- می‌دانید، چیزی که مشکل امروز است، مردمی هستند که، افراد زیاد، کسانی که عضو جایی هستند، فقط به کلیسا می‌روند و یک اعتقادنامه دارند. می‌بینید؟ آنها خیلی چیزهای کاذب دیده‌اند، تندیس‌ها و پیکره‌های زیادی دیده‌اند و ساختمان‌های زیبای بسیار. و، و ما هرگز به چنین چیزی وارد نشویم، چون خدا هرگز در ساختمان‌های

بزرگ ساکن نمی‌شود، او در دل شما ساکن می‌شود. می‌بینید؟ خدا در تحصیلات هوشمندانه ساکن نمی‌شود.

۱۷۴- او در کلام ساکن می‌گردد، کلام او به قلب شما وارد می‌شود، خودش را بازگو می‌کند و ظاهر می‌سازد. او کلام خویش را از طریق شما تفسیر می‌کند. او دارد دنبال کسی می‌گردد تا او را در دست بگیرد و نشان دهد که هنوز خداست. می‌بینید؟ او خداست. او این کار را خواهد کرد، فقط اگر بتواند کسی را بیابد که با او سخن بگوید. او اگر بتواند یک زن دیگر با مشکل خونریزی بیابد، هنوز هم می‌تواند همان را بگوید. او هنوز می‌تواند همان کار را انجام بدهد، خود را بشناساند و ظاهر سازد. ما در حضور خدا هستیم و این را تشخیص نمی‌دهیم.

۱۷۵- داستانی را به یاد می‌آورم. ممکن است یک بار برایتان بازگو کرده باشم. نمی‌دانم. ولی برای الآن مناسب است. همان‌طور که همه‌ی شما می‌دانید، من خیلی به شکار می‌روم و در جنگ‌های شمال بودم، همیشه برای شکار به آنجا می‌رفتم. دوستی آنجا داشتم به نام برت کال،^{۴۹} او یک شکارچی خوب بود، یک نیمه سرخپوست. هرگز نیاز نبود نگران او باشم، او گم نمی‌شد. ما خیلی با هم رفیق بودیم، اما در دلش شریرترین فردی بود که تا بحال دیده‌ام. او اصلاً قلب نداشت. او به بچه گوزن‌ها و بچه آهوها شلیک می‌کرد، فقط برای اینکه من احساس بدی بکنم. و می‌گفت: "اوه، شما واعظین خیلی دل‌نازک هستید. بیلی! اگر واعظ نبود، شکارچی خوبی می‌شدی."

می‌گفت: "خیلی دل‌نازک هستی."

گفتم: "برت! این دل‌نازکی نیست."

۱۷۶- حال، اگر قانون اجازه بدهد، کشتن بچه گوزن اشکالی ندارد. ابراهیم نیز یک

گوساله ذبح کرده و از خدا پذیرایی کرد. مسئله ساین و جنسیت آن نیست، بلکه شرارت ورزیدن با آن است.

۱۷۷- او فقط محض خنده به آن بچه گوزن‌ها شلیک می‌کرد. می‌خندید، چون من حسی بدی نسبت به آن داشتم. حال، او این کار را می‌کرد.

۱۷۸- یک سال که به آنجا رفتم، او برای خودش نوعی سوت اختراع کرده بود که می‌توانست صدای بچه گوزن تولید کند. همان‌طور که مادرش را صدا می‌کند. او گفت: "بیلی! امروز صبح قبل از اینکه بخواهیم شروع کنیم، می‌خواهم یک چیزی به تو نشان بدهم." و آن را به من نشان داد.

گفتم: "برت! تو چنین کاری نمی‌کنی."

۱۷۹- گفت: "اوه، آماده شو." او چشمانی مانند سوسمار داشت، مثل بعضی از این زنان که سعی می‌کنند چشمانشان را رنگی کنند. می‌دانید که چگونه است. با آن چشمان شبیه سوسمار به من نگاه کرد. چشمانش تقریباً باعث ترس من شد.

و من گفتم: "برت! این کار را نکن."

او گفت: "اوه، واعظان دل‌نازک."

۱۸۰- بعد ما، ما... من این بار کمی دیرتر از معمول به آنجا رفته بودم. و آن دم سفیدهای شمالی... آهوهای این منطقه به سمت شمال می‌آیند، اما نه یکی از اینها. هر بار که به آن تیراندازی شود، یک... می‌گویند هودینی^{۵۰} استاد فرار است، اما در برابر اینها ناموفق است. دیروقت بود و به آنها تیراندازی شده بود. آن آهوها مخفی شده بودند. آنها در طول شب تغذیه می‌کنند و طی روز، استراحت می‌کنند. ما تا تنگه‌ی جفرسون^{۵۱} و

^{۵۰} هری هودینی شعبده‌باز مجارستانی-آمریکایی
^{۵۱} Jefferson Notch

کوهستان واشنگتن^{۵۲} بالا رفتیم، حدود ۱۵ سانتی متر برف روی زمین بود، هوا برای ردیابی خوب بود، اما حتی یک ردپا هم ندیدیم.

او گفت: "بیلی! چه فکر می کنی؟"

۱۸۱- گفتم: "با آن شلیک های رگباری همه ی آنها را ترساندی."

۱۸۲- ما همین طور ادامه دادیم، بعد از مدتی، حدود ساعت ۱۱... ما همیشه یک فلاسک پر از شکلات داغ با خود حمل می کردیم. برای این که اگر آسیب دیدی یا چیزی شبیه این، این قوت بخش است و همین طور یک ساندویچ. فکر می کنم حدود ساعت ۱۱:۳۰ بود که ما به محدوده ی وسیعی مانند این سالن رسیدیم. او نشست. اسلحه اش را به درخت تکیه داد و دستش را پشتش برد. من فکر کردم می خواهد فلاسک خود را دریاورد. فکر کردم: "خوب، الان غذا می خوریم."

۱۸۳- معمولاً ما به بالای کوه می رویم و غذا می خوریم. بعد یکی از یک طرف می رود و دیگری از یک طرف دیگر و سپس برمی گردیم. ما مسیر را خوب می شناختیم. اگر یک گوزن شکار می کردیم، آن را از درخت آویزان می کردیم و برمی گشتیم. بعد به یکدیگر کمک می کردیم تا آن را حمل کنیم. من فکر کردم که او می خواهد نهار بخورد و از هم جدا شویم، چون تقریباً به محدوده ی بالای جنگل رسیده بودیم. من...

۱۸۴- او دستش را پشتش برد. من هم فلاسک شکلاتم را درآوردم. داشتم این طوری آن را در می آوردم که او آن سوت را از جیب خود درآورد و یک فوت محکم در آن کرد. دوباره با آن چشمان سوسمار مانند به من نگاه کرد و سوت زد. وقتی این کار را کرد، در فاصله ای حدود آن طرف این ساختمان، یک آهوی ماده ی بزرگ سرپا ایستاد.

۱۸۵- حال، اگر بعضی از خواهرهایمان نمی‌دانند، منظور آهوی مادر است. می‌دانید، صدای آن سوت شبیه صدای یک بچه آهو بود، مثل اینکه دارد فریاد می‌زند. آهوی مادر سرپا ایستاد. درست حدود ساعت ۱۱ صبح بود. هرکس که آهو شکار می‌کند، می‌داند که این زمان مناسبی برای شکار گوزن نیست. این وقت روز آنها خوابیده‌اند.

۱۸۶- او سرپا ایستاد و به اطراف نگاه کرد. به وضوح می‌توانستم او را ببینم. او به من نگاه کرد و دوباره سوت زد. آهو بجای فرار، درست به سمت فضای باز دوید.

۱۸۷- این غیرعادی است. آنها این کار را نمی‌کنند. هر شکارچی این را می‌داند. آنها این کار را نمی‌کنند، ولی او درست به آن سمت حرکت کرد. چرا؟ چون او یک مادر بود، این صدای یک بچه بود. او برای این متولد شده که مادر باشد.

۱۸۸- برت به پایین نگاه کرد و گلنگدن اسلحه‌ی سی.صفر.شش خود را کشید. او تیرانداز قهاری بود. دیدم که این طوری داشت نشانه می‌گرفت. می‌دانستم که قلب آن مادر وفادار را از پهلو خواهد ترکاند، با گلوله‌ی ۱۸۰ تکه‌ای قارچی. و فکر کردم: "برت! چطور می‌توانی این کار را بکنی؟ چطور می‌توانی این قدر شریر باشی که آن آهوی مادر را صدا بزنی تا بیرون بیاید و بعد به او شلیک کنی و قلبش را متلاشی کنی، درحالی که او سعی می‌کند بچه‌اش را پیدا کند؟" داشتم به این فکر می‌کردم و می‌دیدم که دارد این طوری نشانه می‌رود.

۱۸۹- من نمی‌توانستم، نمی‌توانستم به آن نگاه کنم. خیلی برایم دردناک بود. به گمانم نازک‌دل هستم، رویم را برگرداندم و فکر می‌کردم: "خدایا! چطور می‌تواند این کار را بکند؟ چطور یک بشر می‌تواند، آن قدر بد ذات باشد که این کار را بکند؟ به یک مادر وفادار آن گونه شلیک کند و قلبش را متلاشی کند؟"

۱۹۰- آهوی مادر نقش بازی نمی‌کرد. او نمایش نمی‌داد. او یک مادر بود. او شکارچی

را وقتی داشت با اسلحه‌اش نشانه می‌رفت، دید؛ ولی آیا فرار کرد؟ نه آقا! فرزندش در دردسر بود و او داشت تلاش می‌کرد تا فرزندش را پیدا کند.

۱۹۱- من رویم را برگرداندم و درحالی که داشتم این کار را می‌کردم، گفتم: "خداوند خدا! چطور می‌تواند این کار را بکند؟" دقت کردم، صبر کردم و صبر کردم، ولی تیری شلیک نشد.

۱۹۲- من روی خودم را برگرداندم و نگاه کردم. اسلحه داشت این شکلی حرکت می‌کرد. او دیگر نمی‌توانست این کار را بکند. او رویش را برگرداند، آن چشمان بزرگ سوسمار مانند تغییر کرده بود. اشک از گونه‌هایش جاری بود. او اسلحه را به گوشه‌ای انداخت و گفت: "بیلی! دیگر برایم کافی است. من را به آن عیسی که از آن صحبت می‌کنی، هدایت کن."

۱۹۳- درست در همان توده‌ی برف او را به مسیح هدایت کردم. چرا؟ چون او یک چیز حقیقی دید. "اگر اینها ساکت شوند، هر آینه سنگ‌ها به صدا آیند." ^{۵۳} آن مادر هیچ نمایشی نداشت. او یک مادر حقیقی بود. مهم نبود که مرگ یا هر خطر دیگری باشد. او رو در روی مرگ ایستاده بود، با علم به اینکه آن گلوله هر لحظه می‌تواند قلبش را متلاشی کند. ولی او به دنبال فرزندش بود.

۱۹۴- ای کاش می‌توانستیم به اندازه‌ی آن گوزن مادر، مسیحی باشیم! چرا؟ او متولد شده بود تا یک مادر باشد. او برای مادر بودن متولد شده بود. ما زاده شده‌ایم تا به کلام خدا ایمان داشته باشیم. ما زاده شده‌ایم تا به عیسی مسیح ایمان داشته باشیم.

سرهايمان را خم كنيم.

۱۹۵- چند نفر اینجا، همین الآن با دستانی برافراشته می‌گویند: "برادر برانهام! به راستی می‌خواهیم یک مسیحی باشیم، مانند آن آهوی مادر. ای کاش قلبم از مسیح مملو باشد، تا بتوانم در مقابل هر چیزی بایستم و یک مسیحی باشم! به همان اندازه‌ای که آن گوزن مادر بود. این تجربه‌ای است که من می‌خواهم."؟ دست‌هایتان را بلند کنید. خدا به شما برکت بدهد. این خوب است. خدا به شما برکت بدهد. به همه‌ی شما، در همه جا. بسیار شکرگزارم که هنوز به اندازه‌ی کافی یک چیز حقیقی در خود دارید که باعث می‌شود ایمان داشته باشید.

۱۹۶- می‌دانید، اگر به آن ایمان نمی‌آوردید، چطور؟ آیا این باعث خون نبود؟ دیدن یک بی‌ایمان درحالی که دل‌هایشان آن‌قدر سخت شده که اصلاً نمی‌توانند ایمان بیاورند. ملعون شده، از دست رفته، هیچ چیزی درمورد آن نمی‌دانند. نمی‌دانند که موت چه زمانی بر در خواهد کوبید. باید برای ورود به ابدیت خارج شوید.

۱۹۷- و عیسی گفت: "به جز تولد تازه."^{۵۴} یعنی به همان اندازه‌ای مسیحی باشید که آن آهوی مادر بود. خدا را هرگز نخواهید دید، کارتان تمام است، مهم نیست به چند کلیسا ملحق می‌شوید. او داشت با یک رهبر مذهبی آن زمان صحبت می‌کرد، نيقوديموس، مردی ۸۰ ساله و به او گفت که باید مولود شود. باید یک مسیحی از نوع آن آهوی مادر باشد.

۱۹۸- آیا کسی هست که دست خود را بلند نکرده باشد تا واقعاً حضور خدا را بشناسد، آن را تشخیص بدهد و بگوید: "می‌دانم که در اشتباه هستم."؟ وقتی متوجه می‌شوید که در اشتباه هستید، دارید حضور خدا را تشخیص می‌دهید.

۱۹۹- ولی وقتی نمی‌دانید که در اشتباه هستید، کتاب مقدس گفت: "مسکین هستی." کلیسا

^{۵۴} اشاره به انجیل یوحنا باب ۳

در این دوره "مستمند و مسکین و فقیر و کورو عریان است و این را نمی‌داند."^{۵۵}

۲۰۰- فکر کنید که اگر یک مرد یا یک زن در خیابان، مستمند و مسکین و فقیر و کور و درعین حال عریان باشد. می‌توانید به آنها بگویید که عریانند و آنها صدای شما را نشنوند. ولی اگر عریان باشند، بشنوند و آن را باور نکنند، چه؟ چه شرایط فکری بدی!

۲۰۱- این شرایط روحانی است که وجود دارد. مردم از نظر روحانی کور، مستمند، مسکین و عریان هستند. گناهکاران سعی می‌کنند خودشان را با برگ انجیر یک فرقه بیوشانند و این را نمی‌دانند.

۲۰۲- دست خود را بلند کنید. آیا کس دیگری هست؟ خدا به شما برکت بدهد. قبل از اینکه... شاید اینجا غریبه باشید و هرگز ندیده باشید که خدا کاری انجام بدهد. اما قبل از اینکه چیزی بگویید، همچنان بگویید: "بر اساس کلام می‌پذیرم. می‌دانم که بزرگ‌تر از سلیمان اینجاست، روح‌القدس عظیم خدا اینجاست. این را حس می‌کنم. به این ایمان دارم. دستم را بلند خواهم کرد. من گناهکارم و خواستار نجات هستم."

۲۰۳- پدر آسمانی! به اینهایی که دستانشان را بلند کرده‌اند، برکت بده. می‌طلبیم که رحمت تو بر گناهکاران عطا گردد. ممکن است عضو یک کلیسا باشند، اما این به آن معنی نیست که گناهکار نیستند. آنها دستان خود را بلند کرده‌اند و می‌خواهند نجات یابند. خداوند! چیزی در کنار آنها بود. آنها روح‌القدس را در اینجا تشخیص دادند. آنها تشخیص دادند این خدا بود که داشت با آنها سخن می‌گفت. آنها تجربه‌ای را که باید داشته باشند، ندارند و دستان خود را بلند کرده‌اند.

۲۰۴- تو گفتی: "هر که نزد من بیاید او را وارد خواهم کرد و بیرون نخواهم انداخت."^{۵۶}

^{۵۵} اشاره به مکاشفه ۱۷:۲
^{۵۶} اشاره به انجیل یوحنا ۶:۲۷

و من می‌دانم که این حقیقت است. در انجیل یوحنا ۵:۲۴ گفتی: "هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده‌ی من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است." اینها وعده‌های توست، ای پدر!

۲۰۵- من برای تک‌تک آنها مطالبه می‌کنم. خداوندا! شاید مسیحیانی باشند که تلاش می‌کنند در طول حیاتشان هر روز بهتر زندگی کنند و تجربه‌ی گام‌های بهتری را می‌خواهند. آنها هم دستان خود را بلند کرده‌اند. پدر! دعا می‌کنم که آنها را برکت بدهی. باشد که آنها آن کفایت کامل را در مسیح بیابند، در کلمه که در میان ما جسم شده است. خداوندا! آنها را در نام خداوند عیسی مسیح به تو می‌سپارم. آمین!

۲۰۶- خدا به شما برکت بدهد. همان‌طور که خیلی آرام نشسته‌اید... اوه خدایا! ۵ دقیقه از وقت من گذشته است. بیخشید، قصد نداشتم آن‌قدر طولانی صحبت کنم. بیایید چند لحظه دیگر صبر کنیم. اگر ممکن است ۵ دقیقه‌ی دیگر به من وقت بدهید.

۲۰۷- چند نفر می‌دانند که خدا چه بود؟ می‌دانیم کتاب مقدس گفت که او چه بود. "او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است." و عیسی در انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه‌ی ۱۲ گفت: "هر که به من ایمان آورد، اعمالی که من بجا می‌آورم، او نیز بجا خواهد آورد." نه هر که تظاهر به ایمان کند، بلکه «هر که به من ایمان آورد». برادران خادم من! آیا این درست است؟ راست است. چند خواننده‌ی کتاب مقدس می‌دانند که این راست است؟ "آسمان و زمین زائل خواهد شد."^{۵۷} اما کلام او نمی‌تواند زائل شود. او این را وعده داده است.

۲۰۸- تردیدی نیست که در میان شما افراد بیماری هستند. من اصلاً شما را نمی‌شناسم و برای ثابت کردن چیزی که مدتی قبل داشتم می‌گفتم، چنان که فرشته‌ی خداوند در ایام

^{۵۷} اشاره به انجیل متی ۱۸:۵ و ۲۵:۲۴، انجیل مرقس ۳۱:۱۲، انجیل لوقا ۱۶:۱۷ و ۲۲:۳۱

گذشته گفت: "چنان که در ایام لوط بود، ظهور پسر انسان چنین خواهد بود." می‌توانید ببینید که داشتم از چه صحبت می‌کردم. آن اسامی و تمام چیزهای دیگر بصورت بالقوه. می‌توانید این را متوجه شوید؟ مطمئن مابین اینها حتی چیزهایی را که نگفتم، توانستید ببینید؟ می‌دانید که منظورم چیست. اگر کسانی اینجا هستند که بیمار و محتاجند...

۲۰۹- من چه کاری دارم که اینجا باشم؟ بعنوان یک فریبکار، برای دفاع از چه چیزی باید اینجا باشم؟ اگر داشتم این کار را می‌کردم، اکنون زمان آن رسیده که... اشتیاقی برای زنده ماندن ندارم و ترجیح می‌دهم بمیرم. ترجیح می‌دهم بمیرم یا هر چیز دیگری، بجای اینکه فریبکار باشم. و خدا با من چه خواهد کرد؟ نمی‌دانم که امشب زنده خواهم بود یا نه، شما هم نمی‌دانید. ولی یک فریبکار، ما می‌خواهیم... فایده‌ی فریبکاری چیست، درحالی که می‌توانید ناب و خالص باشید؟ ولی می‌دانید، این برای شما بسیار غریب است.

۲۱۰- حال ببینید، من مدعی هستم این آیاتی که من در ۲ شب گذشته خوانده‌ام و به شما نشان داده‌ام، باید تحقق یابد، اینکه عیسی چه بود و حضور او اکنون چیست. و این را می‌دانیم که او باید در ایام آخر بازگردد و بواسطه‌ی جسم انسانی و به همان صورت، خود را ظاهر سازد. همه‌ی ما این را می‌دانیم. آیا از آن آگاهیم؟ اگر این‌طور است، بگویید «آمین». [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خوب، حال برای تسلی شما می‌گویم که... این را در نام او به شما می‌گویم. او اینجاست، همان خدایی که نازل شد و با ابراهیم سخن گفت، پشتش به خیمه‌ی او بود و سارا داخل خیمه بود. او می‌دانست که سارا داشت چه فکری می‌کرد.

۲۱۱- وقتی او به اینجا آمد، همین چیز را گفت. او به جماعت نگاه کرد و دید که چه چیزی در دلشان است. یک زن ردای او لمس کرد، به اطراف نگاه کرد، او را یافت و با او سخن گفت.

۲۱۲- بارتیمائوس پیر ردای او لمس کرد. وقتی او فریاد زد: "ای پسر داود! ترحم کن." حدود ۲۰۰ متر با جایی که او از آن می‌گذشت، فاصله داشت. ایمان او پسر خدا را در میان راه متوقف کرد. عیسی برگشت و گفت: "او را به اینجا بیاورید."^{۵۸}

۲۱۳- زکی خود را بالای درخت پنهان کرد و نام او را خواند... او هم به نبی بودن او ایمان نداشت. عیسی آمد، درست زیر درخت ایستاد، به بالا نگاه کرد و گفت: "زکی! پایین بیا." او را به نام صدا زد.^{۵۹}

۲۱۴- عیسی هرگز پطرس را ندیده بود و اندریاس او را به آنجا آورده. وقتی او را دید می‌آید، گفت: "نام تو شمعون است. تو فرزند یونا هستی." نام او را به او داد و به او گفت که کیست. به نتنائیل گفت چه کسی است و چه کاری کرده بود.^{۶۰}

۲۱۵- به آن زن گفت که در چه شرایطی قرار دارد، مشککش چه بود و چه بیماری‌ای داشت.

۲۱۶- دوستان! این خداست. چند نفر با تمام قلبتان ایمان دارید که بگویید: "این باید خدا باشد."^{۶۱}

۲۱۷- چند نفر از شما در اینجا می‌دانید که من چیزی درمورد شما نمی‌دانم. دستتان را بلند کنید، فقط بگویید: "می‌دانم که آن مرد هیچ چیز درباره‌ی من نمی‌داند. او فقط یک انسان است." این چیزی است که من هستم. فقط برادر شما هستم. من اینجا هستم تا سعی کنم که به شما کمک کنم.

۲۱۸- اما اعلام می‌کنم، چند نفر از شما کتاب من و سایر چیزها را خوانده‌اند؟ می‌دانید،

^{۵۸} اشاره به انجیل مرقس باب ۱۰

^{۵۹} اشاره به انجیل لوقا باب ۱۹

^{۶۰} اشاره به انجیل یوحنا باب ۱

آیا شما به این ایمان دارید، به حقیقت؟ اکنون ایام آخر است. و حال، خداوند ما را یاری نماید.

۲۱۹- و اگر امشب بیاید... هیچ کدامتان حرکت نکنید. روی صندلی خودتان بمانید و فقط ایمان داشته باشید. و خداوند عیسی، امشب می‌آید و چیزهایی را که گفتیم، تأیید خواهد نمود. تمام اموری را که وعده داده است. اگر او حقیقت بودن آنها را تأیید کند، آیا به او ایمان می‌آورید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] ایمان داشته باشید.

۲۲۰- پدر آسمانی! اکنون درمورد تو صحبت کرده‌ام، اینکه چه بودی و چه هستی. اکنون روی صحنه بیا. خداوند! آیا امشب برای این افرادی که کاملاً بیگانه هستند و در میان جماعت نشسته‌اند، خودت را بر ما معلوم می‌نمایی، تا بدانیم و تشخیص دهیم، این کلمات که "عیسی مسیح، دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است." تحقق یافته‌اند؟ بعد اگر ما در ایام آخر زندگی می‌کنیم، همان‌گونه که او گفت، خود را در ایام آخر مکشوف خواهد نمود. درست همان‌طور که در سدوم انجام داد، درست قبل از دریافت فرزند وعده توسط ابراهیم. خوب، اکنون نسل ملوکانه‌ی ابراهیم در انتظار آن پسر ملوکانه است. همان چیزها واقع خواهد شد. حتی وقتی به مکان‌ها، اسامی و زمان نگاه می‌کنیم، همه چیز کاملاً در تطابق است. پدر! ما را یاری نما تا در نام عیسی مسیح دعا کنیم. آمین!

۲۲۱- حال، می‌خواهم دعا کنید، تک‌تک شما. هر مشکلی که دارید، از او بطلبید. او اکنون کاهن اعظم است.

۲۲۲- چند خادم در ساختمان هستند؟ هر جا که هستید، دستانتان را بلند می‌کنید؟ حدس می‌زنم ۳۰ یا ۴۰ نفر باشند. حال چند نفر از شما می‌دانید که کتاب عبرانیان عهد جدید به ما می‌گوید که همین الآن "عیسی مسیح کاهن اعظمی است که می‌تواند هم‌مرد

ضعف‌های ما بشود."؟^{۶۱} آیا دست‌هایتان را بلند می‌کنید که بگویید: "می‌دانم که این حقیقت است. کتاب مقدس این را می‌گوید."؟ درست است. بسیار خوب.

۲۲۳- و اگر او کاهن اعظم است و او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است؛ پس اگر امشب او را لمس نمایید، همان‌طور عمل خواهد کرد که در آن زمان انجام داد. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] همان‌طور که دیروز انجام داد.

۲۲۴- خون، زمانی که آن زن ردای او را لمس کرد. می‌گویید: "اوه، ای کاش من هم می‌توانستم..." ایمان شما آن را لمس کرده. او هرگز از نظر فیزیکی این را احساس نکرد. این ایمان آن زن بود که ردای او را لمس کرد. ایمان شما نیز اکنون می‌تواند او را لمس کند. به این ایمان دارید؟

۲۲۵- پس اگر کلام خدا آشکار شده، او همان چیز را مکشوف خواهد کرد و همان را نشان خواهد داد. آیا با تمام قلبتان به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خوب، فقط به او اعتماد کنید و به او ایمان داشته باشید. شک نکنید، بلکه ایمان داشته باشید که خداوند این کار را خواهد کرد. یک نفر در این سمت و بعد اگر خدا به یک یا دو نفر نشان بدهد که او لایزال است، آن وقت چند نفر از شما ایمان می‌آورید که ما حضور او را تشخیص می‌دهیم؟ ["آمین!"] این تنها چیزی است که لازم است. این تنها چیزی است که ضروری است.

۲۲۶- خانمی که آنجا نشسته و به من نگاه می‌کند، از مشکل قلبی رنج می‌برد. آیا ایمان دارید که خدا قلبتان را شفا می‌دهد و شما را سلامتی می‌دهد؟ شما مشکل قلبی دارید. اگر درست است، دستتان را بلند کنید. آیا من با شما غریبه هستم و شما را نمی‌شناسم؟ این حقیقت است. شما! خانمی با موهای خاکستری، خانمی که آنجا نشسته است. بسیار خوب.

^{۶۱} اشاره به عبرانیان باب ۴

۲۲۷- خانم با لباس سبز رنگ، شما که دستتان را بلند کردید! شما... شما... مشکل شما آرتروز است. آیا ایمان دارید که خدا شما را از مشکل آرتروز شفا خواهد داد؟ اگر درست است، دستتان را بلند کنید. می‌بینید؟ دستش را بلند کرده بود... حال، چیزی بر شما قرار گرفت، این طور نیست؟ آن نور را می‌بینید؟ چند نفر تابلو تصویر آن نور را دیده‌اند؟ آنجا بالای سر آن زن معلق است. در یک آن، یک احساس خوشایند بر شما قرار گرفت. این کاری است که او انجام داد. خدا شما را برکت داد، شفایتان داد، سلامتی بخشید. به این ایمان دارید؟

۲۲۸- ایمان دارید که می‌داند مشکل شما چیست؟ فقط او می‌تواند شفایتان بخشد. یک سایه‌ی تاریک وجود دارد، صرع. اگر درست است، دستتان را بلند کنید. خانم جوان! اکنون فکرتان با چیزی که چند دقیقه قبل در ذهنتان بود، فرق می‌کند؛ این طور نیست؟ آیا متوجه شدید که وقتی سخنم را قطع کردم، این گونه شد؟ برای همین بود. بخاطر شما بود. پس الآن اگر با تمام قلبتان ایمان دارید، آن طلسم‌ها شما را ترک خواهند کرد. آیا این را می‌پذیرید و با تمام قلبتان ایمان می‌آورید؟ خدا به شما برکت بدهد. بروید و به این ایمان داشته باشید.

۲۲۹- خانمی که اینجا نشسته و از مشکل معده رنج می‌برد! آیا ایمان دارید که خدا شما را سلامتی خواهد داد؟ درست اینجا در انتها، ایمان دارید که خدا شفایتان خواهد داد و شما را از مشکل معده سلامتی می‌بخشد؟ این را می‌پذیرید؟ بسیار خوب، خدا به شما برکت بدهد.

۲۳۰- من کاملاً نسبت به آن زن بیگانه هستم، او را نمی‌شناسم. او برای من فقط خانمی است که آنجا نشسته، ولی خدا این کار را می‌کند. حال آیا با تمام قلبتان ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خوب.

۲۳۱- خانمی در این انتها نشسته و مشکل کیسه صفرا دارد. شما سنگ صفرا دارید و کبدتان شما را اذیت می‌کند. اگر درست است، دستتان را بلند کنید. من کاملاً با شما بیگانه هستم، آیا درست است؟ می‌بینید؟

۲۳۲- یک خانم دیگر که در کنار شما نشسته، او هم در رنج است. آیا می‌توانید نور را بالای سر آن زن ببینید؟ آن خانم مشکل کلیه دارد. درست است. او سم اورامیک در کلیه‌ی خود دارد. درست است. دستتان را بلند کنید. خانمی که شما را لمس کرد، از مشکل عصبی رنج می‌برد. هر دو شما غریبه هستید. اهل اینجا نیستید. درست است، این‌طور نیست؟ شما از آیووا و از اهالی شهر دس موینس^{۶۲} هستید. درست است، این‌طور نیست؟ آیا ایمان دارید که خدا می‌تواند به من بگوید اسمتان چیست، همان‌طور که به پطرس گفت؟ آیا با تمام قلبتان ایمان دارید؟ اسم شما خانم ولف^{۶۳} است. درست است. دستتان را بلند کنید. اکنون شفا یافتید. بروید. عیسی مسیح شما را سلامتی می‌بخشد.

۲۳۳- آیا حضور او را تشخیص می‌دهید؟ می‌دانید که او اینجاست؟ پس چرا اکنون مادامی که روح القدس بر شماست، بر یکدیگر دست نمی‌گذارید؟ این روح القدس است که بر شماست. حال همه‌ی شما می‌توانید شفا بیابید، اگر به این ایمان داشته باشید. آیا با تمام قلبتان ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۳۴- پدر آسمانی! اکنون چیزی جز ایمان باقی نمانده است. اکنون تمامی تاریکی را رد می‌کنیم. همان‌طور که در ابتدا گفتم، وقت آن است که بیداری همچون موج بر آب فرود آید تا آن را زیرو رو کند و بی‌ایمانی را از آن بیرون بکشد. حال مادامی که روح القدس در بین جماعت این کار را می‌کند، باشد تا تمام بی‌ایمانی دور شود و امشب قوت خدای قادر هر رنجوری را آزاد سازد.

۲۳۵- شریر را نهیب می‌زنم. ای شیطان! تو چیزی نیستی جز بلوف و اکنون توسط آیات کتاب مقدسی خداوند زنده و قیام کرده، در میان جماعت رسوا شده‌ای. در نام خدای زنده به تو می‌گویم که از این افراد بیرون بیا و رهایشان کن، برای جلال خدا.

۲۳۶- همه‌ی کسانی که شفایان را می‌پذیرید، اکنون سرپا بایستید و بگویید: "ایمان دارم. مهم نیست چه اتفاقی بیفتد و چقدر طول بکشد. همچنان می‌دانم که خوب خواهم شد. با تمام قلبم این را می‌پذیرم."

۲۳۷- اکنون دستانتان را بلند کنید و بگویید: "متشکرم، خداوند!" جلال بر خدا! درست است. او را بستایید. اکنون دستانتان را بلند کنید و او را برای شفایان بستایید، همان‌طور که در کلیسایان انجام می‌دهید. برادر...

دیدیم که او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است.
خداوند همیشه و هربار که آمده است، این‌گونه
بوده است.
در ایام انبیا چه اتفاقی افتاد؟ آنها همان کار را کردند.
آنها تشخیص ندادند تا زمانی که آمده، خدمت را
انجام داده و به اتمام رسانده بودند، از میان آن
برگزیدگان گرفته شده بودند و بعد، پس از اینکه از
صحنه خارج شدند، تشخیص دادند که یک نبی در
میان آنها بوده است.

William Marrion Branham

The Presence Of God Unrecognized

Topeka, Kansas
64-0618